

همه چیز در باره تقوا

این گوهر بی نظیر



محمد تقی صرفی پور



بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی(ص) و اهل بیت طاهرینش.

از مهمترین و اصلیتترین خصوصیات که در کمال انسان و دوری انسان از شیطان نقش مهمی دارد پرهیزکاری است.

تقوی که همان پرهیزکاری است در لغت بمعنی دور نگه داشتن خود و در اصطلاح قرآن و احادیث منظور از تقوی دوری از گناه و در نظر داشتن خدا در همه لحظات زندگی می باشد و شخص متقی کسی است که از هر چه خداوند نهی کرده دوری کند و در موقع برخورد با گناه خدا را در نظر گرفته از انجام آن پرهیز نماید و در حقیقت تقوی یک حالت روحانی و معنوی است که حافظ و نگهبان انسان از گناه است.

در قرآن آیات فراوانی درباره تقوی است. روایات هم درمورد برکات تقوا فراوان است. عصاره ایات و روایات حکایت از این می کند که کسی که تقوا داشته باشد نجات پیدا می کند که فرمود: **وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** (بقره 189) از خدا پروا کنید شاید رستگار شدید... و بهترین توشه آخرت تقواست **وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى** (بقره 197) و کسی که باتقوا باشد ارزشش از هزاران جواهر بالاتر است و هر که تقوایش بیشتر باشد پیش خدا عزیز تر است... ان اکرمکم عندالله اتقاکم (حجرات)

تقوا انقدر مهم است که خداوند بهشت را برای متقین آماده کرده است: **وَسَارِعُوا إِلَىٰ**  
**مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ** (ال عمران 133)

و بشتابید به سوی مغفرت پروردگار خود و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای باتقویان است.

وامام جمعه باید در خطبه اول و در خطبه دوم نماز گزاران را به تقوا توصیه نماید.

در این کتاب در مورد ابعاد مختلف تقوا مطالب متنوعی آورده شده است.

پاییز 1402. کرمانشاه

همه چیز درباره تقوا

این گوهر بی نظیر

خدا متقین را دوست دارد می فرماید

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «76 ال عمران»

اری هر که بعهد الهی وفا کند و تقوا داشته باشد پس حقیقتا خداوند متقین را دوست دارد.

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ «مائده 27»

تقوا سبب قبولی اعمال است ((انما يتقبل الله من المتقين)) خدا از تقوا پیشگان می پذیرد.

« وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ أٰمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا  
فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » (اعراف 96)

واگر اهل شهرها ایمان می آوردند و تقوی پیشه می نمودند هر آینه برکاتی از آسمان و  
زمین بر ایشان می گشودیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو  
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ » (اعراف 29)

اگر مومنین تقوا پیشه کنند اولاً قدرت تشخیص حق و باطل پیدا می کند ثانیاً کفاره  
گناهانش میشود ثالثاً گناهانشان پاک می گردد.

کهف

« تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا » (63)

بهشت به متقین می رسد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ (تغابن 16)

تا انجایی که ممکن است تقوا داشته باشید.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (2 و 3 طلاق)

هر که تقوا پیشه کند خدا راه خروج از گرفتاری برایش قرار میدهد و او را از جایی که فکر نمی کند روزی میدهد

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسیکه عزت می خواهد بدون اینکه عشیره و پیروانی داشته باشد و ثروت می خواهد بدون اینکه مالی داشته باشد و هیبت می خواهد بدون اینکه ریاستی داشته باشد پس از ذلت معصیت خدا منتقل شود به عزت طاعت الهی

علی (ع) میفرماید:

((من ترک الشهوات کان حرا))

کسیکه شهوات را ترک کند آزاد مرد است

امام باقر(علیه السلام) از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: برای اهل تقوی و پرهیزکاران نشانه هائیت که به آنها شناخته می شوند راستگوئی ، رد امانت، وفای به عهد، کم فخر کردن و کم بخل ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی بازانان، بخشش و احسان، خوش خلقی، حلم ورزیدن، پیروی از دانش در آنچه که انسان را به خدا نزدیک می کند خوشا بحال اینان.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: محکم ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب کرده است زیاد یاد خدا بودن است. سپس حضرت فرمود: مراد من (سبحان الله والحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر) نیست اگر چه اینها هم ذکر است و لکن منظور از یاد خدا ودن این است که زمانیکه با حلالی و حرامی برخورد کرد یاد خدا بوده اگر طاعتی است به آن عمل کند و اگر معصیتی است از آن دوری کند.

امام صادق(علیه السلام) به اسحق بن عمار فرمود: ای اسحق از خدا چنان پرهیز که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و اگر بدانی که هر کاری انجام می دهی او تو را نمی بیند به خدا کافر شده ای.

\*\*\*

\*\*\*

. علی (ع) می فرماید: چه بسا ساعتی شهوت باعث غم و اندوه روزگاری بشود.

\*\*\*

همچنین می فرماید: اگر هوای نفس را فرمانروای خود سازید شما را کور و کر می کند و سرانجام موجب هلاک شما می شود.

\*\*\*

علی (ع) فرمود: کسیکه دائماً فکرش در گناهان دور می زند عاقبت مرتکب گناه می شود.

\*\*\*

امام پنجم فرمود: هیچ نکبتی به انسان نمی رسد مگر بواسطه گناهی که مرتکب می شود.

\*\*\*

علی(ع) فرمود: تعجب می کنم از کسیکه می داند عاقبت لذات نامشروع چیست ولی دست نمی کشد.

\*\*\*

علی (ع) فرمود: کسانی که مست غفلت و غرور هستند خیلی دیر تر از مست شدگان شراب به هوش می آیند.

\*\*\*

رسول خدا(ص) فرمود: هر روزیکه خورشید سر از دریچه مشرق برآورد و هر شبیکه آفتاب چهره پیرده مغرب فرو کشد دو فرشته به امر خدای تعالی چهار جمله را میان خود رد و بدل می نمایند یکی می گوید: ای کاش این مردم آفریده نشده بودند. دیگری می گوید: اکنون که آفریده شده اند ای کاش می دانستند برای چه آفریده شده اند. دیگری می گوید: اکنون که نمی دانند برای چه منظوری آفریده شده اند ای کاش بدانچه عالمند

عمل عمل کنند. آندیگر می گوید: اینک که بدانچه می دانند عمل نمی کنند ایکاش از گذشته خود توبه کنند.

\*\*\*

علی (ع) : شاد کام مباش و خنده مکن با اینکه می دانی کارهای زشتی انجام داده ای و شب را با آنکه می دانی گناهکاری براحتی بپایان میاور.

علی (ع) درباره پیروی از شهوات فرمود: آنکس که علاقه شدید به لذت دارد و مطیع شهوات خویشتن است یا آنکس که دچار حرص شده و عاشق جمع مال و ثروتست این دو مراعات و عواطف دین و اوامر مذهبی را در هیچ مورد نمی نمایند. شبیه ترین موجود به این دو طبقه منحرف چهارپایان چرا گاهست.

\*\*\*

### نامه‌ای به ابو ذر

نامه‌ای به دست ابو ذر رسید، آن را باز کرد و خواند. از راه دور آمده بود. شخصی به وسیله نامه از او تقاضای اندرز جامعی کرده بود. او از کسانی بود که ابو ذر را می‌شناخت که چقدر مورد توجه رسول اکرم بوده و رسول اکرم چقدر او را مورد عنایت قرار می‌داده و با سخنان بلند و پر معنای خویش به او حکمت می‌آموخته است.

ابو ذر در پاسخ فقط یک جمله نوشت، یک جمله کوتاه: «با آن کس که بیش از همه مردم او را دوست می‌داری بدی و دشمنی مکن.» نامه را بست و برای طرف فرستاد.

آن شخص بعد از آنکه نامه ابو ذر را باز کرد و خواند چیزی از آن سر در نیاورد. با خود فت یعنی چه؟ مقصود چیست؟ «با آن کس که بیش از همه مردم او را دوست می‌داری بدی و دشمنی نکن» یعنی چه؟ این که از قبیل توضیح واضح است! مگر ممکن است که آدمی محبوبی داشته باشد - آنهم عزیزترین محبوبها - و با او بدی بکند؟! بدی که نمی‌کند سهل است، مال و جان و هستی خود را در پای او می‌ریزد و فدا می‌کند.

از طرف دیگر با خود اندیشید که شخصیت گوینده جمله را نباید از نظر دور داشت، گوینده این جمله ابو ذر است، ابو ذر لقمان امت است و عقلی حکیمانه دارد، چاره‌ای نیست باید از خودش توضیح بخواهم.

مجدداً نامه‌ای به ابو ذر نوشت و توضیح خواست.

ابو ذر در جواب نوشت: «مقصودم از محبوب‌ترین و عزیزترین افراد در نزد تو همان خودت هستی. مقصودم شخص دیگری نیست. تو خودت را از همه مردم بیشتر دوست می‌داری. اینکه گفتم با محبوب‌ترین عزیزانت دشمنی نکن، یعنی با خودت خصمانه رفتار نکن. مگر نمی‌دانی هر خلاف و گناهی که انسان مرتکب می‌شود، مستقیماً صدمه‌اش بر خودش وارد می‌شود و ضررش دامن خودش را می‌گیرد.» ارشاد دیلمی.

\*\*\*

## جمع هیزم از صحرا

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرتها با اصحابش در سرزمینی خالی و بی علف فرود آمدند. به هیزم و آتش احتیاج داشتند، فرمود: «هیزم جمع کنید.» عرض کردند: «یا رسول الله! ببینید این سرزمین چقدر خالی است! هیزمی دیده نمی شود.» فرمود: «در عین حال هر کس هر اندازه می تواند جمع کند.»

اصحاب روانه صحرا شدند، با دقت به روی زمین نگاه می کردند و اگر شاخه کوچکی می دیدند بر می داشتند. هر کس هر اندازه توانست ذره ذره جمع کرد و با خود آورد. همینکه همه افراد هر چه جمع کرده بودند روی هم ریختند، مقدار زیادی هیزم جمع شد.

در این وقت رسول اکرم فرمود: «گناهان کوچک هم مثل همین هیزمهای کوچک است، ابتدا به نظر نمی آید، ولی هر چیزی جوینده و تعقیب کننده ای دارد، همان طور که شما جستید و تعقیب کردید این قدر هیزم جمع شد، گناهان شما هم جمع و احصا می شود و یک روز می بینید از همان گناهان خرد که به چشم نمی آمد، انبوه عظیمی جمع شده است.» بحار الانوار، ج 11/ ص 115

\*\*\*

جویبر و ذلفا

چقدر خوب بود زن می‌گرفتی و خانواده تشکیل می‌دادی و به این زندگی انفرادی خاتمه می‌دادی، تا هم حاجت تو به زن بر آورده شود و هم آن زن در کار دنیا و آخرت کمک تو باشد.

–یا رسول الله! نه مال دارم و نه جمال، نه حسب دارم و نه نسب، چه کسی به من زن می‌دهد؟ و کدام زن رغبت می‌کند که همسر مردی فقیر و کوتاه قد و سیاهپوست و بد شکل مانند من بشود؟!

–ای جویبر! خداوند به وسیله اسلام ارزش افراد و اشخاص را عوض کرد. بسیاری از اشخاص در دوره جاهلیت محترم بودند و اسلام آنها را پایین آورد. بسیاری از اشخاص در جاهلیت خوار و بی مقدار بودند و اسلام قدر و منزلت آنها را بالا برد. خداوند به وسیله اسلام نخوتهای جاهلیت و افتخار به نسب و فامیل را منسوخ کرد. اکنون همه مردم از سفید و سیاه، قرشی و غیر قرشی، عربی و عجمی در یک درجه‌اند، هیچ کس بر دیگری برتری ندارد مگر به وسیله تقوا و طاعت. من در میان مسلمانان فقط کسی را از تو بالاتر می‌دانم که تقوا و عملش از تو بهتر باشد. اکنون به آنچه دستور می‌دهم عمل کن.

اینها کلماتی بود که در یکی از روزها که رسول اکرم به ملاقات «اصحاب صفا» آمده بود، میان او و جویبر رد و بدل شد بحار الانوار، جلد 11، چاپ کمپانی، صفحه 121.

\*\*\*

## یک اندرز

مردی با اصرار بسیار از رسول اکرم یک جمله به عنوان اندرز خواست. رسول اکرم به او فرمود:

«اگر بگویم به کار می‌بندی؟»

-بلی یا رسول الله!

-اگر بگویم به کار می‌بندی؟

-بلی یا رسول الله!

-اگر بگویم به کار می‌بندی؟

-بلی یا رسول الله!

رسول اکرم بعد از اینکه سه بار از او قول گرفت و او را متوجه اهمیت مطلبی که می‌خواهد بگوید کرد، به او فرمود:

«هر گاه تصمیم به کاری گرفتی، اول در اثر و نتیجه و عاقبت آن کار فکر کن و بیندیش، اگر دیدی نتیجه و عاقبتش صحیح است آن را دنبال کن و اگر عاقبتش گمراهی و تباهی است از تصمیم خود صرف نظر کن.» بحار الانوار، ج 11/ص 117

\*\*\*

از آن ساعت که علی ضربت خورد تا آن ساعت که جان به جان آفرین تسلیم کرد، کمتر از چهل و هشت ساعت طول کشید، اما علی این فرصت را از دست نداد، دقیقه‌ای از پند و نصیحت و راهنمایی خودداری نکرد، وصیتی در بیست ماده به این شرح تقریر کرد و نوشته شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این آن چیزی است که علی پسر ابو طالب وصیت می‌کند. علی به وحدانیت و یگانگی خدا گواهی می‌دهد، و اقرار می‌کند که محمد بنده و پیغمبر خداست، خدا

او را فرستاده تا دین خود را بر دینهای دیگر غالب گرداند. همانا نماز و عبادت و حیات و مومات من از آن خدا و برای خداست. شریکی برای او نیست. من به این امر شده‌ام و از تسلیم شدگان خدایم.

«فرزندم حسن! تو و همه فرزندان و اهل بیتم و هر کس را که این نوشته من به او برسد، به امور ذیل توصیه و سفارش می‌کنم:

1. تقوای الهی را هرگز از یاد نبرید، کوشش کنید تا دم مرگ بر دین خدا باقی بمانید.
2. همه با هم به ریسمان خدا چنگ بزنید، و بر مبنای ایمان و خدانشناسی متفق و متحد باشید، و از تفرقه پرهیزید. پیغمبر فرمود: اصلاح میان مردم از نماز و روزه دائم افضل است و چیزی که دین را محو می‌کند فساد و اختلاف است.
3. ارحام و خویشاوندان را از یاد نبرید، صله رحم کنید که صله رحم حساب انسان را نزد خدا آسان می‌کند.
4. خدا را! خدا را! دربارہ یتیمان، مبادا گرسنه و بی سرپرست بمانند.
5. خدا را! خدا را! دربارہ همسایگان. پیغمبر آنقدر سفارش همسایگان را کرد که ما گمان کردیم می‌خواهد آنها را در ارث شریک کند.
6. خدا را! خدا را! دربارہ قرآن. مبادا دیگران در عمل به قرآن بر شما پیشی گیرند.
7. خدا را! خدا را! دربارہ نماز. نماز پایه دین شماست.
8. خدا را! خدا را! دربارہ کعبه خانه خدا. مبادا حج تعطیل شود که اگر حج متروک بماند مهلت داده نخواهید شد و دیگران شما را طعمه خود خواهند کرد.

9. خدا را! خدا را! درباره جهاد در راه خدا. از مال و جان خود در این راه مضایقه نکنید.

10. خدا را! خدا را! درباره زکات. زکات آتش خشم الهی را خاموش می کند.

11. خدا را! خدا را! درباره ذریه پیغمبرتان، مبادا مورد ستم قرار بگیرند.

12. خدا را! خدا را! درباره صحابه و یاران پیغمبر. رسول خدا درباره آنها سفارش کرده است.

13. خدا را! خدا را! درباره فقرا و تهیدستان. آنها را در زندگی شریک خود سازید.

14. خدا را! خدا را! درباره بردگان، که آخرین سفارش پیغمبر درباره اینها بود.

15. کاری که رضای خدا در آن است در انجام آن بکوشید و به سخن مردم ترتیب اثر

ندهید.

16. با مردم به خوشی و نیکی رفتار کنید، چنانکه قرآن دستور داده است.

17. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید. نتیجه ترک آن این است که بدان و ناپاکان

بر شما مسلط خواهند شد و به شما ستم خواهند کرد، آنگاه هر چه نیکان شما دعا کنند

دعای آنها مستجاب نخواهد شد.

18. بر شما باد که بر روابط دوستانه میان خود بیفزایید، به یکدیگر نیکی کنید، از کناره گیری

از یکدیگر و قطع ارتباط و تفرقه و تشتت پرهیزید.

19. کارهای خیر را به مدد یکدیگر و اجتماعا انجام دهید، و از همکاری در مورد گناهان و

چیزهایی که موجب کدورت و دشمنی می شود پرهیزید.

20. از خدا بترسید که کیفر خدا شدید است.

«خداوند همه شما را در کنف حمایت خود محفوظ بدارد، و به امت پیغمبر توفیق دهد که احترام شما و احترام پیغمبر خود را حفظ کنند. همه شما را به خدا می سپارم. سلام و درود حق بر همه شما.» مقاتل الطالبيين، ص 28-44، کامل ابن اثیر، ج 3/ص 194-197،

### داستان اصحاب رقیم

در این که منظور از «رقیم» در آیه ۹ سوره كهف چیست، مفسران اختلاف نظر دارند، بعضی می گویند: اسم بیابانی است که غار در آنجا بوده است، و یا خود کوهی است که غار در آن بوده است، برخی گویند نام روستایی است که اصحاب كهف از آنجا خارج شدند. و یا نام سنگی است که قصه اصحاب كهف را بر آن نوشته اند، سپس آن را به در غار گذارده اند، و یا در موزه پادشاهان نهاده اند. گروهی می گویند: رقیم کتابی است که در آن این داستان [نوشته شده است و...] ۱

در کتاب نور المبین و برخی از کتاب های معتبر نقل شده که امام صادق داستان اصحاب رقیم را چنین بیان فرمودند:

روزی سه نفر در غاری که در کنار کوه بود مشغول عبادت بودند. طوفان شدیدی بروز کرد، ناگهان سنگی بسیار بزرگ از بالای کوه غلطید، و جلو آن غار را گرفت، به طوری که اصلاً روزنه ای به بیرون دیده نمی شد، آنان در پشت سنگ در میان تاریکی وحشت زان زندانی شدند؛ به هم گفتند: کسی از حال ما اطلاع ندارد و به هیچ وجه ما نمی توانیم از این جای خطر نجات پیدا کنیم ناچار تسلیم مرگ شویم.

یکی از آنها گفت: «عوامل مادی عاجز از آن است که ما را از این زندان خطیر خلاص کند،

شایسته است هر یک از ما اگر عمل نیکی داریم آن را در پیشگاه عظیم پروردگار شفیع قرار دهیم تا شاید خدای قادر و مهربان ما را نجات دهد، چون او هم به حال ما آگاه است و هم مهربان است و هم توانایی دارد.» این پیشنهاد به تصویب هر سه نفر رسید، و بنا شد از این راه برای نجات خود استفاده کنند.

اوّلی: «پروردگارا! تو می‌دانی که من فریفته زنی شده، و در راه رسیدن به وصال او پول بسیاری خرج کردم تا این که روزی بر او دست یافتم، و بر روی سینه‌اش نشستم. در آن حال به یاد تو افتادم، برای جلب رضایت تو از این عمل ناشایسته دست کشیدم، بارالها! تو می‌دانی که من راست می‌گویم، به خاطر این عمل راه خلاصی ما را فراهم ساز!» ناگهان آن سنگ به اندازه‌ای عقب رفت که روشنی آفتاب دیده شد.

دومی: «آفریدگارا! می‌دانی که من روزی چند کارگر به منزل خود آوردم و با آنان قرارداد نمودم که به هر یک نصف درهم، مزد دهم، یکی از آن‌ها گفت: چون من دو برابر دیگران کار کرده‌ام به من یک درهم بده چون من حاضر نبودم یک درهم به او بدهم، نصف درهم خود را نیز نگرفت و رفت. من با آن نصف درهم زراعت کردم، سودش به ده هزار درهم رسید تمام آن را به او تحویل دادم، و رضایتش را جلب کردم. ای آفریننده مهربان! اگر تو از این کار من اطلاع داری ما را از این جای پرخطر نجات بده!» سنگ حرکت کرد به طوری که ممکن بود دستی از کنار او خارج شود.

سومی: خداوندا! می‌دانی که شبی برای پدر و مادرم غذایی پخته و برای آنان بردم، ولی آن‌ها در خواب بودند، فکر کردم اگر غذا را بگذارم و بروم، ممکن است حیوانی آن را بخورد و اگر غذا را ببرم ممکن است پدر و مادرم از خواب بیدار شده احساس گرسنگی و میل به غذا کنند لذا آن غذا را روی دست نگه‌داشتم تا آن که از خواب بیدار شدند و من

غذا را جلوی آن‌ها گذاشتم، ای قادر توانا! اگر می‌دانی که این کار نیک از من سر زده و مورد رضایت تو است ما را از اینجا نجات بده!» سنگ با حرکت عظیم خود به کنار رفت و ( آن سه نفر از غار کوه بیرون آمدند

[۱۲] (فَاغْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

علی علیه السلام می‌فرماید:

اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز، و الفجور دار حصن ذليل، لا يمنع اهله و لا يحرز من لجا اليه. الا و بالتقوى تقطع حمة الخطايا (نهج البلاغه، خطبه 157).

بندگان خدا! بدانید که تقوا حصار و بارویی بلند و غیر قابل تسلط است، و بی‌تقوایی و هرزگی حصار و بارویی پست است که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آن کس را که به آن پناه ببرد حفظ نمی‌کند. همانا با نیروی تقوا نیش گزنده خطاکاریها بریده می‌شود

در خطبه 221 می‌فرماید:

فان تقوى الله مفتاح سداد و ذخيرة معاد و عتق من كل ملكة و نجاه من كل هلكة.

همانا تقوا کلید درستی و توشه قیامت و آزادی از هر بندگی و نجات از هر تباهی است.

علی علیه السلام در باره نگهبانی متقابل انسان و تقوا می‌فرماید:

---

بن داستان از پیامبر(ص) نقل شده، و در پایان آمده: پیامبر(ص) فرمود: « مَنْ صَدَّقَ اللَّهَ نَجَى: کسی که با کمال<sup>1</sup> صداقت و خلوص، خدا را در عمل تصدیق کند، نجات می‌یابد. » (نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۴۹)

ایقظوا بها نومکم و اقطعوا بها یومکم و اشعروها قلوبکم و ارحضوا بها ذنوبکم...الا فسونوها و تصونوا بها (خطبه 233).

خواب خویش را به وسیله تقوا تبدیل به بیداری کنید و وقت خود را با آن به پایان رسانید و احساس آن را در دل خود زنده نمایید و گناهان خود را با آن بشویید...همانا تقوا را صیانت کنید و خود را در صیانت تقوا قرار دهید.

و هم می فرماید:

اوصیکم عباد الله بتقوی الله فانها حق الله علیکم و الموجبة علی الله حکم و ان تستعینوا علیها بالله و تستعینوا بها علی الله (خطبه 233).

بندگان خدا! شما را سفارش می کنم به تقوا. همانا تقوا حق الهی است بر عهده شما و پدید آورنده حقی است از شما بر خداوند. سفارش می کنم که با مدد از خدا به تقوا نائل گردید و با مدد تقوا به خدا برسید.

**داستان عفت و گریه امام حسن(ع) در برابر زن کامجو**

یکی از القاب امامان علیهم السلام التقی و النقی هست یعنی این بزرگواران در قله تقوا قرار داشتند و هرگز در زندگی خود گناه نکردند. و اگر یکی از 12 امام(ع) بجای حضرت ادم در بهشت بودند هرگز از آن درخت ممنوعه نمی خوردند.

**درمورد تقوای امام حسن مجتبی علیه السلام داستان زیر آورده میشود:**

ابن شهر آشوب در مناقب می‌نویسد که در ابواء زنی چادر نشین خدمت حضرت مجتبی علیه‌السلام رسید در حالی که امام حسن علیه‌السلام مشغول نماز بود . امام، نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی؟ جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بی‌شوهرم به این مکان وارد شده‌ام و مایل‌م از شما کام بگیرم !.

حضرت فرمود: دور شو از من! می‌خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . ولی آن زن گوش نداده و پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود .

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می‌فرمود: دور شو! وای بر تو . کم کم گریه آنجناب شدید شد . زن که حال امام مجتبی علیه‌السلام را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود.

امام حسین علیه‌السلام وارد شد دید برادرش با این زن هر دو گریه می‌کنند . سیلاب اشک امام حسن علیه‌السلام چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد .

عده‌ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می‌کرد گریه آنها را می‌گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد . زن بادیه نشین خارج گردید . اصحاب هم متفرق شدند . مدتی از این پیش آمد گذشت .

حسین بن علی علیه‌السلام از نظر عظمت و جلالت برادر خویش، علت گریه امام دوم را نپرسید . نیمه شبی که امام حسن علیه‌السلام خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود . امام حسین علیه‌السلام که در آنجا بود پرسید چه شده برادر جان؟! فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می‌کنم.. حسین بن علی علیه‌السلام تفصیل خواب را جویا شد .

امام حسن علیه‌السلام فرمود تا زنده‌ام بکسی مگو . یوسف صدیق را در خواب دیدم . مردم برای تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته‌ام او را تماشا می‌کردم همین که حُسن و

زیبایی‌اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می‌کنی پدر و مادرم فدایت باد . گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی، بزندان افتادی، پیر کهنسال یعقوب در فراق تو چه دید . برای آن گریه می‌کنم و در شگفتم از تقوای تو که چه اندازه باتقوا بودی؟ یوسف گفت چرا تعجب نمی‌کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او در ابواء نزدت آمد . چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟<sup>۲</sup>

### گفتگوی نوح با قومش

«نوح به قومش می‌گفت: **چرا تقوا ندارید؟** من برای شما پیامبری امین هستم. پس تقوا داشته باشید و از من اطاعت کنید. من از شما مزد نمی‌خواهم زیرا مزد من با خداوند عالمیان است. پس تقوا داشته باشید و از من اطاعت نمائید. آنها گفتند: از تو پیروی کنیم درحالی که فرومایگان در اطراف تو هستند؟ نوح گفت: من از کارهای آنان اطلاع نداریم و اگر می‌فهمید بدانید حساب آنها با خداست. و من مؤمنین را از خود دور نمی‌کنم زیرا من فقط هشدار دهنده‌ای آشکار هستم. گفتند: اگر از این حرفها دست برداری تو را سنگسار می‌کنیم!» (شعراء 106 تا 116)

## گفتگوی لوط با قومش

لوط به قومش گفت: **چرا تقوا ندارید؟** من برای شما پیامبری امینم . پس تقوا داشته و از من پیروی کنید . من از شما مزد نمی‌خواهم که مزدم با خداست . چرا فقط کارهای زشت می‌کنید؟ و زنها را که خدا برای شما خلق کرده رها نموده‌اید؟ شما ستمکارید ! آنها گفتند: اگر دست از این حرفها بر نداری تو را بیرون می‌کنیم ! لوط گفت: من با این کار شما دشمن هستم .

## چرا یک عده پست و یک عده شریف هستند؟

شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید که چرا خداوند سبحان یک عده را شریف و دسته دیگری را پست قرار داده است؟ فرمود: شریف کسی است که اطاعت خدا کند و پست کسی است که نافرمانی او نماید ! پرسید: آیا در میان مردم ذاتا عده‌ای خوبتر از عده دیگر نیستند؟ فرمود: نه ! تنها ملاک برتری تقواست . البته خداوند عزوجل گروهی از فرزندان آدم علیه‌السلام را انتخاب نمود و آنها را پاکیزه ساخت و در صلب پدران و مادران از آلودگی دور نمود و از میان آنها پیامبران را انتخاب نمود که آنها پاکیزه‌ترین فرزندان آدم علیه‌السلام هستند .

و علت این امتیاز آن بود که خداوند سبحان هنگام آفرینش آنها می‌دانست که آنها مطیع او خواهند بود و همتایی برایش نمی‌گیرند . پس سبب این امتیاز و مقام بلند، اطاعت و عمل آنهاست . (بحار، ج 10، ص 170).

امام باقر(ع) از رسول خدا(ص) چنین نقل کرده است :

«لا تَصْلَحُ الْأَمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ»<sup>(2)</sup>

هیچ کس صلاحیت امامت و رهبری مسلمانان را ندارد، مگر آنکه دارای این سه خصلت باشد: تقوایی که او را از معصیت الهی باز دارد، حلمی که در پرتو آن، غضب خود را کنترل کند، ولایتی نیکو نسبت به رعیت داشته آنگونه که برای آنان همچون پدری مهربان باشد.

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (بقره 212)

یعنی زندگی دنیا برای کفار جلوه کرده و آنها مؤمنین را مسخره می‌کنند ولی در قیامت متقین بالاتر از کفار هستند و خدا به هر که بخواهد روزی بدهد بدون حساب می‌دهد.

**نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس**

**حضرت رسول(ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود زندگی خود**

**را بوسیله درست کردن زنبیل...**

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود که زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید . روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف کرد . خانم گفت : بوسیله ای او را داخل قصر کن .

همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حُسن و جمالش در شگفت شد در خواست گناه کرد . عابد امتناع ورزید . زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره ببری ! عابد چون راه چاره را مسدود دید . پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم ، زن بکنیز گفت : ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهی انجام بدهد .

عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت؟ ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی . اکنون خود را از این بام به زیر انداز . بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی! با این فکر نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست آویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد . تصمیم گرفت خود را از بالا به پایین بیاندازد هر بادا بادا.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: همین که خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برو . بنده ما از ترس معصیت می خواهد خود را بکشتن دهد . او را بیال خود دریاب تا آزرده نشود . به محض افتادن عابد، جبرئیل عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین گذاشت . زبیل هایش در همان قصر ماند عابد به خانه اش رفت و زنش پرسید پول زنبیل ها را چه کردی؟

گفت : امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم . جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم . زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد .

زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود . در این بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد . عابد گفت : از تنور آتش بردار . آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما گرم صحبت نشسته اید نانهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است . نانهای را جدا کرده پیش شوهر آورد به او گفت تو در پیش خداوند سبحان منزلتی داری که برایت نان آماده می شود از خداوند سبحان بخواه بقیه عمر، ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد . عابد گفت صبر بر همین زندگانی بهتر است .

...اللهم اغننا بحلالك عن حرامك و بطاعتك عن معصيتك و بفضلك عن سواك

این دعا را برای دوری از گناه و همچنین برای زیاد شدن روزی مرتب بخوانیم که معنایش این است:خدایا ما را بوسیله حلال،از حرام بی نیاز کن و بوسیله طاعتت از معصیتت بی نیاز فرما و با فضلت ما را از غیر خود بی نیاز نما..

### کلامی از حضرت علی علیه السلام

از امیر مؤمنان علیه السلام در مورد تقوا پرسش شد، فرمود: تقوا آن است که اگر عمل تو بر طبقی بدون سرپوش نهاده شود و در نظر اهل دنیا گردش داده شود، چیزی در آن نباشد که از آن شرمنده شوی..

از عارفی درباره [تقوا پرسش شد، گفت: آیا راه پر خار و خاشاک را پیموده ای؟ سائل ]  
گفت: آری. گفت: چه کردی؟ گفت: از خارها پرهیز می کردم که مبادا به پایم نخلد. گفت:  
در دین خدا نیز چنین [با احتیاط و پرهیزکار] باش تا به درجه متقین نائل شوی. از کوچک  
و بزرگ گناهان دست بکش که این تقوا است و همانند کسی باش که بر روی زمین خاردار  
راه می رود که از هرچه می بیند می پرهیزد. هرگز گناهان کوچک را ناچیز مشمار که کوه  
ها از سنگ های ریز تشکیل یافته است [و گناهان بزرگ نیز از انباشته شدن گناهان  
].کوچک تشکیل می یابد

امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست - کرامتی هم ندارد - کسی که در یک شهر صد  
هزار نفری یا بیشتر زندگی کند و در آن شهر از او پرهیزکارتر وجود داشته باشد

### **بلعم باعورا یا دانشمند بی تقوا!!**

بلعم باعوراء یکی از علما و دانشمندان مشهور بنی اسرائیل بود . او در عصر حضرت  
موسی علیه السلام زندگی می کرد .

او نخست در مسیر حق بود و در راه خداوند سبحان بسیار فعالیت و کوشش کرد و خدمات  
شایانی را انجام داد و به حدی که در پیشگاه الهی مقرب شد که دعایش مستجاب می شد  
و افراد گرفتار و کسانی که با مصایب و سختیهای روزگار دست و پنجه نرم می کردند  
پیش او می آمدند و از وی درخواست دعا می نمودند . او نیز دعا می کرد و خداوند  
هم دعایش را مستجاب کرده و گرفتاریهای مردم را برطرف می ساخت .

ولی بر اثر وسوسه و دغدغه شیطان و متابعت از هوی نفس از مسیر حق منحرف شد و در ردیف دنیا پرستان قرار گرفت . از اینرو تمام مقامات خود را از دست داد و از گمراهان گردید .

از امام هشتم علیه السلام نقل شده که فرمود: بلعم بن باعورا در پیشگاه ایزدی عزیز و محترم بود و خداوند سبحان اسم اعظم را به او ارزانی داشته بود . از اینجهت دعایش مستجاب می شد ولی گرفتار وسوسه های شیطان گشت . شیطان او را به هوا پرستی دعوت کرد و لذات جهان مادی را در نظرش آراست و سر انجام او را در صف مخالفان حضرت موسی علیه السلام قرار داد .

هنگامی که فرعون به تعقیب موسی علیه السلام و پیروانش مصمم شد به بلعم باعورا گفت : بر موسی و پیروانش نفرین کن و از خداوند سبحان بخواه که آنانرا برای ما حبس کندو نگاه دارد .

بلعم باعورا سخن فرعون را پذیرفت و برای اجرای دستور او سوار الاغش شد که به تعقیب موسی علیه السلام و یاران او پردازد و در محلی ویژه علیه آنان دعا کند ولیکن الاغش حرکت نکرد و از راه رفتن خود داری نمود .

بلعم باعورا الاغ را کتک زیادی زد تا اینکه خداوند سبحان قادر آن حیوان را بزبان آورد و به بلعم باعورا اینچنین گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی آیا

می‌خواهی همراه تو بیایم تا اینکه بر موسی(ع) و گروه موءمنان نفرین کنی.

بلعم باعورا از عمل ناروا و ناشایست خود صرف‌نظر نکرد و دست برداشت و آنقدر

آن حیوان را زد تا اینکه آن حیوان بی‌گناه را کُشت و خداوند سبحان هم اسم اعظم را از

او گرفت. و بر اثر بی‌تقوایی عاقبت به شر گردید!

### توبه حقیقی ثعلبه و نجات او

در زمان رسول خدا(ص) رویه پیامبر اسلام(ص) این بود که هر گاه می‌خواستند عازم جهاد شوند میان هر دو نفر از یاران خود پیمان اخوت و برادری می‌بستند تا یکی به جهاد برود و دیگری در شهر بماند و کارهای لازم او را انجام دهد. در جنگی قرار شد سعید جبهه برود و ثعلبه بماند و کارهای خانواده او را انجام دهد. ثعلبه هر روز به خانه سعید می‌رفت و خانم سعید از پشت پرده نیازهای خانه را به او می‌گفت. تا اینکه شیطان ثعلبه را وسوسه کرد تا پرده را کنار بزند و صورت زن سعید را ببیند. این کار را کرد بعد وسوسه دیگری... اما همسر سعید گفت حیا نمی‌کنی برادرت در حال جنگ است و تو به ناموسش نظر داری؟ این حرف باعث شد ثعلبه بخود بیاید پشیمان شود و..

. ثعلبه به بیابان‌ها رفت و مشغول توبه شد تا اینکه توبه او قبول شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام باتفاق سلمان بدنبال او رفتند و او را به مدینه آوردند. وقتی آنها به مدینه رسیدند موقع نماز عشاء شده بود. آنها به مسجد رفتند و به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

اقتدا نمودند . رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از سوره حمد، شروع به خواند سوره تکاثر نمود . همینکه آیه اول را تلاوت فرمود: «أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ»

یعنی: ثروت اندوزی شما را مشغول نموده است .

ثعلبه نعره‌ای زد . چون حضرت آیه دوم را قرائت فرمود: «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»

یعنی: تا زمانی که قبرستان را مشاهده نمودید .

ثعلبه بیشتر ناله کرد . و چون آیه سوم را شنید: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ».

یعنی: نه چنین است . بزودی خواهید فهمید!

ثعلبه نعره‌ای کشید و جان به جان آفرین تسلیم کرد .

بینید ثعلبه چگونه در نماز دچار انقلاب روحی شده و نمی‌تواند آن را تحمل نماید لذا در نماز از دنیا می‌رود . و خوشا بحال او .

**سوره شمس و یازده قسم خداوند**

**در سوره شمس خداوند حکیم 11 بار قسم می‌خورد تا بفرماید ای انسان! من تو را ادم**

**..افریدم. ادم باش و ادم از دنیا برو!**

## کنترل چشم اولین مرحله رسیدن به تقوا

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ». (سوره نور، آیه 30)

به مردان مومن بگو چشم بر حرام بینیدید و شهوت خود را کنترل کنید .....

خداوند در این آیه مبارکه راه تقوا را چشم بستن بر حرام بیان فرموده است.

عالم از او پرسید: چند دختر سر راه خود دیدی؟؟

جوانی از عالمی پرسید

من جوان هستم ونمی توانم نگاه خودرا از نامحرم منع کنم؟

چاره ام چیست؟ □!؟

عالم کوزه ای پراز شیربه اودادوبه اوتوصیه کردکه کوزه راسالم به جایی ببرد وهیچ چیز ازکوزه بیرون نریزدوازشخصی درخواست کرداوراهمراهی کندواگرشیرراریخت؛ جلوی همه مردم اوراکتک بزند

جوان کوزه راسالم به مقصد رساند و چیزی بیرون نریخت

عالم از او پرسید: چند دختر سر راه خود دیدی؟؟

جوان جواب داد: هیچ! فقط به فکر آن بودم که شیر را نریزم که مبادا جلوی مردم کتک بخورم وخار وخفیف بشوم

عالم گفت این حکایت مومنی است که همیشه خدارا ناظر بر کارهایش می بیند

!واز روز قیامت وحساب و کتابش که مبادا در نظر مردم خوار وخفیف شود بیم دارد

**چشم ترس مرحوم قاضی**

خود ایشان می گوید: « چون بیست سال تمام چشمم را کنترل کرده بودم، چشم ترس برای من آمده بود، چنان که هر وقت می خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشم هایم بسته می شد و خداوند به من منت گذاشت که چشم من بی اختیار روی » . . هم می آمد و آن مشقت از من رفته بود

از مرحوم ارباب استاد ایه الله بروجردی و استاد مرحوم نخودکی نقل شده که من با خواهر !.زنم در یک منزل بودیم به مدت جهل سال .یکبار به خواهر زنم نگاه نکردم

### شیخ مفید و دو شاگرد بزرگوارش

سید رضی و سید مرتضی نوجوان بودند که برای درس نزد شیخ مفید آمدند .شیخ فقط روز اول به آنها نگاه کرد و دیگر تا چند سال که به آنها درس می داد صورت آنها را ندید تا اینکه مادرشان روزی آمد و گفت شیخ!فرزندان من ریش و سیبیل درآورده اند!وقت ازدواجشان است.شیخ نگاه کرد دید اری اینها بزرگ شده و محاسن دارند!

### حاج شیخ عبد الکریم حائری فرمود:

آنقدر مراقب چشم خود بودم که حتی اگر در خواب هم نامحرم می دیدم در همان عالم رویاء هم چشمم را می بستم

آقا سید هاشم حداد می فرمودند: « من در تمام مدت سلوک در خدمت مرحوم آقا (قاضی) نامحرم نمی دیدم، چشمم به زن نامحرم نمی افتاد

یک روز مادرم به من گفت: عیال تو از خواهرش خیلی زیباتر است

من گفتم: من خواهرش را تا به حال ندیده ام، گفت: چطور ندیده ای در حالی که بیشتر از دو سال است که در اطاق ما می آید و می رود و غالباً بر سر یک سفره غذا می خوریم؟! به رسم اعراب که زنانشان حجاب درستی ندارند و در منزل غالباً همه با هم محشورند؛ در عین عصمت تام و عفت کامل. من گفتم: والله! که یک بار هم چشم من به او نیفتاده است!! و این عدم نظر نه از روی حفظ و خودداری چشم بوده است؛ طبعاً حالشان اینطور بوده است

نظیر این مطلب را مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی از خودشان نقل کردند؛ البته در یک اربعین یا بیشتر، مرحوم قاضی دستوراتی برای ذکر و ورد و فکر به ایشان داده بودند که از جمله آثارش این بود که: هر وقت در کوچه و بازار که می رفتم چشمم به زن نامحرمی می افتاد، بدون اختیار پلکهایم به روی هم می آمد؛ و این مشهود بود که بدون اراده و اختیار من است

آیت الله مرعشی نجفی : هفتاد سال است که نگاه به نامحرم نکرده ام

**بهترین توشه برای آخرت، تقوی است...**

علی علیه السلام در بازگشت از جنگ صفین به قبرستانی رسید و به مرده ها سلام کرد و فرمود اگر مرده ها اجازه داشتند حرف بزنند می گفتند ای زنده ه!

تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ۖ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ

توشه (تقوا برای راه آخرت) بگیرید که بهترین توشه این راه تقواست و از من پروا کنید ای صاحبان عقل.

### معنای اجتناب از گناه

آیت الله العظمی آسید ابوالحسن اصفهانی فرموده بودند: گاهی پروردگار عالم برای امتحان کردن بندگانش، ابواب گناه را هم به وسیله ابلیس ملعون، جلوی آنها قرار می‌دهد.

کنز خفی الهی، آیت الله مولوی قندهاری به نقل از آیت الله العظمی آسید ابوالحسن اصفهانی می‌فرمودند: اتفاقاً آن‌ها که می‌خواهند به سر عظمای خدا یعنی اخلاص برسند، بدانند که پروردگار عالم آن‌ها را به ابوابی مبتلا می‌کند که در آن ابواب، امکان ورود به گناه است و اگر اجتناب کردند به اخلاص می‌رسند.

جالب است که در هر دو روایت هم لفظ اجتناب است. مولی‌الموالی (ع) فرمودند: «تَمَامُ  
«الْإِخْلَاصِ تَجَنُّبُ الْمَعَاصِي» پیامبر (ص) هم فرمودند: «تَمَامُ الْإِخْلَاصِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ».

آیت الله العظمی آسید ابوالحسن اصفهانی فرموده بودند: میرزای شیرازی بزرگ از برادر عرفانی و عالی خود آیت الله سلطان آبادی بزرگ پرسیده بودند: نظر شما راجع به اجتناب چیست که هر گاه می‌خواهند بگویند از گناهان دور شوید، هم پروردگار عالم و هم در روایات، لفظ اجتناب را آورده‌اند؟

آیت الله العظمی سلطان آبادی بزرگ (2) تعبیر بسیار زیبا و نابی را بیان فرمودند، فرمودند: اجتناب این نیست که پروردگار عالم می‌خواهد بگوید: در مقابل گناه قرار نگیری! برعکس، یک دفعه می‌بینید یک معامله شیرین برایتان پیش می‌آید، هیچ کسی هم از آن

معامله شیرین خبر ندارد و می‌توانید راحت هم در آن معامله لقماتی را به دست بیاورید که صورت ظاهرش هم قانونی و حلال است اما خودتان می‌دانید که این لقمه، لقمه حرام است.

اجتناب یعنی این که پروردگار عالم می‌آورد آن را درب خانه‌ات می‌گذارد، حالا شما باید بگویید: نه. اجتناب یعنی آن زمانی که شما تصمیم گرفتید دیگر گناه نکنید، برعکس می‌شود و وسایل گناه برای شما فراهم می‌شود.

بارها شده است که جوان‌های عزیز به ما بیان فرمودند: آن موقعی که دیگر تصمیم می‌گیریم چشممان را کنترل کنیم و دیگر گناه نکنیم، برعکس، یک کسی با عشوه و رفتار آن چنانی در مقابل ما قرار می‌گیرد. اجتناب یعنی آن لحظه که گناه برایتان فراهم شد، گناه نکنید. آیا اجتناب یعنی این که گناه را برای شما برمی‌دارند؟! خیر، برعکس، گناه در مقابل شما قرار می‌گیرد و شما نباید انجام دهید.

تَجَنَّبُ الْمَعَاصِي» یعنی اگر خواستید در مقام مخلصین عالم قدم بگذارید و به سر عظمای «حق پی ببرید، گناهان برای شما پشت سر هم یکی، دوتا، ده تا، صد تا، مدام می‌آیند و شما باید آن قدر قوی باشید که این گناهان را انجام ندهید و از آنها دور شوید. به‌دست آوردن لقمه حرام در معامله‌های مختلف، برای شما پیش می‌آید. پول‌های کلان جلوی پای شما قرار می‌گیرد. گاهی شاید تا آخر عمر هم هیچ احدی نفهمد. زمینه فراهم است، خودتان هستید و پروردگار عالم، این‌جاست که باید اجتناب کنید؛ یعنی گاهی معاصی را جایی قرار می‌دهد که هیچ کس از آن‌چه که بین شما و خدا می‌گذرد، خبردار نمیشود.

**..رجبعلی خیاط. و دختری که به او پیشنهاد معصیت داد**

آشیخ رجبعلی خیاط راحت می توانست گناه کند. منزل خالی بود، اما خودش می گوید: وقتی آن دختر به من اعلان کرد، وحشت کردم و از منزل فرار کردم...

### تقوای ابن سیرین

ابن سیرین جوانی بود که خدا جمال زیبا به او داده بود، ولی مقاومت کرد. شاگرد بزاز بود. آن قدر شهوت بر آن زن غلبه کرده بود که هر روز می رفت، پارچه می خرید و هر بار شعله شهوت او زیادتر می شد. یک روز رفت، چند طاقه پارچه خرید - شیطان هم حمایت و کمکش کرد - گفت: من نمی توانم بیاورم، بده شاگردت بیاورد. خودش به منزل رفت تا خود را مهیا کند.

ابن سیرین آمد، درب را زد، زن گفت: پارچه ها را داخل بیاور. همین که داخل آمد، زن درب را بست و خود را در مقابل ابن سیرین با بی حیایی برهنه کرد و اعلان کرد که اگر با من نباشی فریاد می زنم که این می خواست با من عمل منافی عفت انجام دهد.

ابن سیرین چه کند؟! گناه جلوی او ظاهر شده است. این جاست که «اجْتَنَابُ الْمَعَاصِي» معنا می دهد. او توکل به خدا کرد و از پروردگار عالم یاری خواست و به ظاهر اعلان کرد که من میروم تا آماده شوم. به بیت الخلاء رفت، در آنجا از آن کثافات برداشت - چون در قدیم چاهی نبود و آن ها را برای کود حیوانی بر می داشتند - و به سر و صورت و لباس خود مالید. وقتی بیرون آمد، زن دید آن جمال زیبا به کثافات انسانی متعفن شده است، در را باز کرد و گفت: برو گمشو بیرون

ابن سیرین می‌توانست به دامن گناه برود و بگوید: خدا! من دیگر چاره‌ای نداشتم، او می‌خواست داد بزند و بعد هم به ظاهر اظهار توبه کند، اما این کار را نکرد. اجتناب از معاصی یعنی این که جلوی او گناه آماده بود، اما او از آن دوری کرد.

آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آیت‌الله العظمی ادیب فرموده بودند: ایشان از گناه اجتناب کرد و رفت با یک درهم یا دیناری خود را شست و تمام شد، اما در مقابل، پروردگار عالم به او چه‌ها که نداد! طوری شد که ابن سیرین هر جا می‌رفت بدون این که عطر بزند، بدنش بوی عطر می‌داد. تعبیر خواب پیدا کرد، ریاضی‌دان شد. یک شاگرد بزاز از گناه اجتناب کرد، خدا مقامی به او مرحمت کرد که همان مقام مخلصین است.

لذا راه ورود به اخلاص، آن سر عظمای الهی، همین اجتناب از معاصی است؛ یعنی مهم این است که به گناه و حرام نه بگویی و محکم بایستی

پیامبر فرمود: کسی که با زنی نامحرم، از دبر نزدیکی نماید یا با مردی یا نوجوانی لواط کند، روز قیامت، بدبوتر از مردار، محشور می‌شود، و اهل محشر از بوی او ناراحتند و از او معذرتی قبول نمی‌گردد، سپس به جهنم می‌رود و همه اعمالش باطل می‌شود. در جهنم او را در تابوتی که میخ‌های آن از آهن است، گذاشته می‌شود و بر تابوت فرو می‌کنند، تا میخ‌ها در بدنش فرو می‌رود و اگر عرق او را بر چهار صد امت قرار دهند، همه می‌میرند و او از کسانی است که عذابش از همه بیشتر است

کسی که با زن نامحرمی دست بدهد، با غل و زنجیر محشور شده و به جهنم برده می‌شود

کسی که با زن نامحرمی، شوخی کند، با هر کلمه‌های که با او سخن بگوید، هزار سال زندانی می‌شود و زن اگر راضی باشد و مرد را وادار به بوسیدن یا مباشرت حرام یا شوخی با او کند، و مرد به این سبب، دچار فحشاء شود، همین عذاب برای زن هم می‌باشد

کسی که سیلی به صورت مسلمانی بزند، خداوند سبحان در روز قیامت، استخوانهای او را جدا کند و در غل و زنجیر محشور شده و به جهنم، داخل می‌شود

کسی که بین دو نفر سخن چینی کند، خداوند سبحان در قبر آتشی بفرستد که او را تا قیامت بسوزاند و روز قیامت در حالی که مارهای سیاه او را نیش می‌زنند، محشور شده و به دوزخ داخل گردد

کسی که به فقیری ستم کند و او را حقیر شمارد، خداوند سبحان او را بصورت ذره‌ای محشور کند تا داخل جنم گردد

کسی که به مرد یا زن همسر دار، تهمت زند، خداوند سبحان عمل او را باطل کند و در قیامت، هفتاد هزار فرشته از مقابل و پشت سر، او را با تازیانه می‌زنند تا داخل دوزخ گردد !

کسی که شراب بخورد، خداوند سبحان از سمّ مارهای سیاه و عقربها، مایعی به او بخوراند که قبل از نوشیدن، گوشت صورتش در ظرف بریزد و بعد از نوشیدن، گوشت و پوستش مثل مردار بگردد، بطوری که اهل محشر از بوی آن اذیت می‌شوند سپس به جهنم برده می‌شود ! و کسانی که در خوردن و فشردن انگور شراب و فروختن و خریدن و حمل آن دست دارند و کسی که از پول فروش آن استفاده می‌کند، همه در گناه شریکند و هر کسی که شراب به نصرانی یا یهودی و صائبی و یا دیگری بنوشاند، همین گناه را دارد

کسی که شهادت دروغ بر علیه مسلمانی و یا اهل کتابی و یا دیگری بدهد، روز قیامت به زبانش آویزان می‌شود و در درک اسفل با منافقین خواهد بود

کسی که چشمش را خیره بر زن نامحرم نماید، در قیامت در حالی که میخهای آتشین بر چشمش فرو شده، محشور می‌شود و تا پایان حساب، به همین حالت است تا به دوزخ برده شود

### هر که لواط کند

علی علیه السلام : هر که لواط کند، روز قیامت، جُنُب محشور شده و آبهای دنیا او را پاک نکند و خداوند سبحان بر او غضب و لعنت کند و جهنم را برای او آماده کند! (کافی 544/5)

رسول خدا (ص) ه : هر کسی که در دنیا مسئول و رئیس باشد، اگر چه بر ده نفر، روز قیامت در حالی که دستهایش به گردنش بسته شده محشور می‌شود! سپس اگر آدم نیکوکاری بود، آزاد می‌شود و اگر ظلمی کرده باشد، بر زنجیرهایش افزوده می‌شود! (بحار الانوار، ج 211/7)

امام صادق علیه السلام : عذاب کسی که نطفه اش را در رِجِمِ زن نامحرم بریزد از همه (بیشتر است). (بحار الانوار 541/5)

علی علیه السلام : کسی که در انجام گناه عجله می کند، روز قیامت زودتر از دیگران اشک  
(می ریزد!) (مستدرک الوسائل)

امام پنجم علیه السلام فرمود: هیچ نکبتی به انسان نمی رسد مگر بواسطه گناهی که مرتکب  
. می شود

پیامبر (ص) فرمود: هیچ مردی با زن نامحرمی تنها نمی شود جز آنکه سومی آنها شیطان  
(است). (مستدرک الوسائل 266/14)

### دیوانه واقعی

روزی رسول خدا (ص) دیدند عده ای دور شخصی جمع شده اند از آنها پرسیدند این «  
کیست؟ گفتند دیوانه ای است! حضرت فرمود این دیوانه نیست بلکه مریض است. دیوانه  
(آن جوانی است که جوانی خود را در معصیت صرف می نماید!) (میزان الحکمة 442/1)

### بی تقوایی عامل جنایت

در سال 1364 در حوزه قضائی قم در جاده اصفهان ، نیمه شب مردی را در اتومبیلش در  
کنار همسرش سر بریدند . بعد از هفت ماه پیگیری به وسیله بازپرس دادسرای عمومی  
قم مشخص شد که این قتل فجیع به توطئه همسر مقتول توسط دوست نامشروع وی انجام

شده است . بعد از مشخص شدن امر، قاتل و یاران قاتل همگی دستگیر شدند . مقتول مردی زیبا ورشید و تکنسین کارخانه ذوب آهن و پسر عمهء همسر خود بود . قاتل مردی از آوارگان جنگی آبادانی ، سیاه چهره و بداندام . همسر مقتول زنی 27 ساله و دیپلمه..بر اثر روابط نامشروع خانم شوهردار با این جوان.بعد مدتی تصمیم به کشتن شوهر گرفته میشود و او را به قتل می رسانند ولی بعد قاتلین دستگیر میشوند و زن سنگسار و قاتل اعدام می گردد.

اگر زن باتقوا بود اینگونه دچار خیانت و بعد سنگسار و بی آبرویی نمی گردید....

### **امثال تو نیازی به طناب ندارد!**

یکی از شاگردان شیخ انصاری می گوید : در دورانی که در نجف اشرف نزد شیخ انصاری به تحصیل مشغول بودم ، شبی شیطان را در خواب دیدم که بندها و طناب های متعددی در دست دارد . از شیطان پرسیدم : این بندها برای چیست؟ پاسخ داد : اینها را به گردن مردم می اندازم و آنها را به سوی خویش می کشم و به دام می افکنم . دیروز ، یکی از طناب ها را به گردن شیخ انصاری انداختم و او را از اتاقش تا اواسط کوچهای که منزل شیخ در آن است ، کشیدم ، ولی افسوس که بر خلاف زحمات زیادم ، شیخ از قید رها شد و بازگشت هنگامی که شیطان این ماجرا را نقل کرد ، از او پرسیدم : اکنون که طناب ها را در دست داری ، طناب مرا نشان بده . شیطان لبخندی زد و گفت : امثال تو نیازی به طناب ندارد و خودشان به دنبال من می دوند!

هنگامی که از خواب بیدار شدم ، در تعبیر آن به فکر فرو رفتم . عاقبت تصمیم

گرفتم مطلب را برای شیخ بیان کنم . شیخ گفت : شیطان راست گفته است ، زیرا آن

. ملعون دیروز می خواست مرا فریب دهد که به لطف خدا از دام او گریختم

جریان از این قرار بود که دیروز به مقداری پول نیاز داشتم و از سویی ، چیزی در منزل

موجود نبود . با خود گفتم یک ریال از مال امام زمانع نزدم وجود دارد که هنوز وقت

مصرفش نرسیده است؛ آن را به عنوان قرض بر می دارم و سپس ادا خواهم کرد . یک

ریال را برداشتم و از منزل خارج شدم . همین که خواستم آن چیز مورد نیاز را بخرم . با

خود گفتم که از کجا معلوم که بتوانم این قرض را بعداً ادا کنم؟ در همین اندیشه و تردید

بودم که ناگهان تصمیم قطعی گرفتم به منزل برگردم . از این رو ، چیزی نخریدم و پول را

به جای اولیهاش را باز گرداندم<sup>۳</sup>

### تقوای میرداماد

نقل شده که در ایام طلبگی او ، شب هنگام محمد باقر طلبه جواندر اتاق خود مشغول

مطالعه بود که به ناگاه دختری وارد اتاق او شد در را بست و با انگشت به طلبه بیچاره

اشاره کرد که سکوت کند و هیچ نگوید دختر پرسید : شام چه داری؟؟ طلبه آنچه را که

حاضر کرده بود آورد و سپس دختر که شاهزاده بود و به خاطر اختلاف با زنان حرمسرا

. خارج شده بود در گوشهای از اتاق خوابید

---

زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : ص 88<sup>۳</sup>

صبح که دختر از خواب بیدار شد و از اتاق خارج شد ماموران ، شاهزاده خانم را همراه طلبه جوان نزد شاه بردند شاه عصبانی پرسید چرا شب به ما اطلاع ندادی ومعلوم شد که شب گذشته در حجره محمدباقر بوده است

شاه دستور داد که تحقیق شود که آیا این جوان خطائی کرده یا نه ؟ و بعد از تحقیق از محمد باقر پرسید چطور توانستی در برابر نفست مقاومت نمائی؟ (ویکشب تا صبح دختری زیبا در اطاقت باشد وتو اعتنائی به او نمائی؟) محمد باقر انگشت خود را نشان داد و شاه دید که تمام انگشتانش سوخته و علت را پرسید طلبه گفت : چون او به خواب رفت نفس اماره مرا وسوسه می نمود هر بار که

وسوسه می کرد یکی از انگشتان را بر روی شعله سوزان شمع می گذاشتم تا طعم آتش جهنم را بچشم و بالاخره از سر شب تا صبح بدین وسیله با نفس مبارزه کردم و به فضل خدا ، شیطان نتوانست مرا از راه راست منحرف کند و ایمانم را بسوزاند

شاه عباس از تقوا و پرهیز کاری او خوشش آمد و دستور داد همین شاهزاده را به عقد میر محمد باقر در آوردند و به او لقب میرداماد داد<sup>۴</sup>

### گناهان خود را کوچک نشمارید

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرتها همراه جمعی از اصحاب خود در سرزمین خالی و بی آب و علفی فرود آمدند و به یاران خود فرمودند

---

<sup>۴</sup> . قصص العلماء تنکابنی

هیزم بیاور تا آتش روشن کنیم -

اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! اینجا سرزمینی خالی است و هیچ گونه هیزمی در آن وجود ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود

بروید هر کس هر مقدار می تواند هیزم جمع کند و بیاورد. یاران به صحرا رفتند و هر کدام هر اندازه که توانستند، ریز و درشت، جمع کردند و با خود آوردند. همه را در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله روی هم ریختند. مقدار زیادی هیزم جمع شد

در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

گناهان کوچک هم مانند این هیزمهای کوچک است. اول به چشم نمی آید، ولی وقتی که روی هم جمع می گردند، انبوه عظیمی را تشکیل می دهند

آنگاه فرمود: یاران! از گناهان کوچک نیز بپرهیزید. اگر چه گناهان کوچک چندان مهم به نظر نمی آیند؛ هر چیز طالب و جستجو کننده ای دارد. جستجو کنندگان! آن چه را در دوران زندگی انجام داده اید و هر آن چه بعد از مرگ آثارش باقی مانده است، همه را می نویسد و روزی می بیند که همان گناهان کوچک، انبوه بزرگی را تشکیل داده است

**دیدند رسول خدا(ص) میگه خدایا آنی مرا بحال خودم نگذار**

رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی در خانه همسرش ام سلمه بود. نیمه شب از خواب برخاست و در گوشه تاریکی مشغول دعا و گریه زاری شد. ام سلمه که جای رسول خدا

صلی الله علیه و آله را در رختخواب خالی دید، حرکت کرد تا ایشان را بباید. متوجه شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گوشه خانه، جای تاریکی ایستاده و دست به سوی آسمان بلند کرده و در حال گریه به خدا عرض می کرد: خدایا! آن نعمت‌هایی که به من مرحمت نموده‌ای از من بگیر! مرا مورد شماتت دشمنان قرار مده و حاسدانم را بر من مسلط مگردان! خدایا! مرا به سوی آن بدی‌ها و مکروه‌هایی که از آنها نجاتم داده‌ای برنگردان! خدایا! مرا هیچ وقت و هیچ آنی به خودم وامگذار و خودت مرا از همه چیز و از هر گونه آفتی نگهدار!

در این هنگام، ام سلمه در حالی که به شدت می گریست به جای خود برگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله که صدای گریه ایشان را شنیدند، به طرف وی رفته و علت گریه را جویا شدند. ام سلمه گفت: یا رسول الله! گریه شما مرا گریان نموده است، حضرت فرمودند چرا می گریی؟ عرض کرد وقتی شما با آن مقام و منزلت که نزد خدا دارید، این گونه از خدا می ترسید و از خدا می خواهید لحظه‌ای حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خودتان وانگذار، پس وای بر احوال ما! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چگونه نترسم و چطور گریه نکنم و از عاقبت خود هراسان نباشم و به خود و به مقام و منزلتم خاطر جمع باشم، در حالی که خداوند حضرت یونس علیه السلام را لحظه‌ای به خود وا گذاشت و آمد بر سرش آنچه نمی بایست»

حضرت یونس به رسالت مبعوث شد و در شهر نینوا به تبلیغ قوم خویش پرداخت، مردم حقیقت را از او نپذیرفتند. یونس گمان کرد وظیفه‌اش به پایان رسیده، پیش از آنکه فرمان الهی برسد، خشمگین شهرش را ترک نمود و از میان قومش بیرون رفت. همچنان راه می پیمود تا به کنار دریا رسید و در دریا گرفتار شکم ماهی شد. یک دفعه به خود آمد که باید صبر و تحمل می کرد و بدون فرمان خداوند از میان قومش بیرون نمی آمد. شاید گوش شنوا و دلی حقیقت‌پذیری در میان ایشان باشد از این جهت در میان ظلمت‌ها به

مناجات پرداخت و نجاتش را از خداوند منان خواست، خداوند نیز دعای یونس را پذیرفت  
«و او را نجات داد»

### عالم محضر خداست در محضر خدا گناه نکنید!

مردی حبشی در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: یا رسول الله! گناه بسیار دارم، آیا می توانم توبه کنم و توبه من قبول می شود؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری خداوند می پذیرد.

مرد حبشی گفت: در آن وقت که گناه می کردم، آیا خدا مرا می دید؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری او ناظر و شاهد بر تو بود.

ناگهان مرد گناهکار، آه بلندی کشید، نعره ای زد و جان داد<sup>۵</sup>

پیامبر خدا فرمود یک خصلت هست هر که داشته باشد دنیا و آخرت از او اطاعت می کنند.

سوال شد یا رسول الله آن خصلت چیست. **پیامبر خدا فرمود تقوا**

در روایت هست عزیزترین فرد آدم با تقواست

تقوی شرف مرد بود در دو جهان بی زهد و ورع کجا رسد کس بجنان

چه کسی قوی تر است؟

جوانان مسلمان سرگرم زور آزمایی و مسابقه وزنه برداری بودند. سنگ بزرگی آنجا بود که مقیاس قوت و مردانگی جوانان به شمار می رفت و هر کس آن را به قدر توانایی خود حرکت می داد. در این هنگام رسول اکرم رسید و پرسید چکار می کنید؟ گفتند می خواهیم ببینیم چه کسی قوی تر است!

حضرت فرمود هر که بر نفسش غلبه کند ان قوی تر است..

خداوند فرمود: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** (حجرات ایه 13). حقیقتاً عزیزترین شما نزد

خدا، باتقوا ترین شماست....

در توضیح این ایه مبارکه :اگر زنی زیبا بود وزنی نازیبا ولی زن نازیبا از زن زیبا، باتقوا تر بود ان نازیبا نزد خدا عزیز تر از زن زیباست! اگر مردی ثروتمند بود و مرد دیگر فقیر ولی مرد فقیر تقوایش از ثروتمند بیشتر بود مرد فقیر نزد خدا عزیز تر است! پر شخصی سرلشکر بود و شخص دیگر سرباز! ولی سرباز تقوایش از سرلشکر بیشتر بود خدا ان سرباز را دوست دارد و ان سرباز نزد خدا عزیز است. اگر شخصی علامه بود و شخص دیگر طلبه مبتدی. ولی طلبه مبتدی تقوایش از علامه بیشتر بود خداوند ان طلبه را

بیشتر دوست دارد. اگر اقای وزیر بود و آقای دیگر آبدارچی! اما تقوای آبدارچی بیشتر باشد او نزد خدا، عزیزتر از آن سرلشکر است. اگر شخصی طایفه و قوم و قبیله دارد ولی شخص دیگر بی کس است ولی آن بی کس، تقوایش بیشتر از آن فرد دارای قوم و قبیله است او نزد خدا از این ادم مهم، عزیزتر است. اقای است چند دهنه پاساژ و مغازه دارد و دیگری مغازه کوچکی اجاره کرده است ولی تقوایش بیشتر از پاساژدار است. آن مرد از این پاساژدار، نزد خدا عزیزتر است. اقای است ورزشکار و دارای قدرت بدنی بالا و دیگری ادم لاغر بی جون! اما این ادم بی جون، تقوایش از آن مرد قوی بیشتر است. او نزد خدا، از این ادم قوی عزیزتر است. دو تا برادر هستند یکی بی تقوا ولی فوق فوق تخصص مغز و اعصاب! اما دیگری ادم معمولی و هیچ تخصصی ندارد! ولی تقوایش از برادر فوق فوق تخصصش بیشتر است. این ادم عادی نزد خدا، عزیزتر از دیگری است. دو تا خواهر هستند یکی ازدواج کرده و زندگی خوبی دارد و خواهر دیگر مجرد مانده و موفق به ازدواج نشده... است ولی تقوایش از او خواهر بیشتر است او نزد خدا عزیزتر از خواهر متاهلش است!

با کسی رفت و آمد کنید که باتقوا باشد تا ضرر نکنید. با کسی شراکت کنید که باتقوا باشد. با کسی ازدواج کنید که باتقوا باشد. با کسی مشورت بگیرید که باتقوا باشد. با کسی معامله بکنید که باتقوا باشد. با کسی همسایه شوید که باتقوا باشد. پیش کسی درس بخوانید که باتقوا باشد. با کسی ورزش کنید که باتقوا باشد. با کسی تفریح بیرون روید که باتقوا باشد

در قرآن کریم واژه «تقوی» هفده بار و مشتقات آن بیش از دویست بار آمده است

امیرالمومنین (ع) نیز در برخی سخنان مبارکش که سید رضی (ره) در نهج البلاغه جمع  
آوری فرموده ، در 77 مورد تقوا را مورد توصیه و تأکید قرار داده است

### معنای تقوی

علامه مجلسی (ره) در بحارالانوار می گوید: معنای عرفی تقوی حفظ نفس است از آنچه در  
قیامت به آن ضرر می زند و نیز محدود کردن نفس در آنچه که به آن نفع رساند شهید  
دستغیب (ره) می فرماید : تقوی شرعاً به معنای بازداشتن خود است از آنچه زیان آخرتی  
دارد به اینکه پرهیز کند از مخالفت پروردگار در اوامر و نواهی چنانچه از حضرت صادق  
(ع) پرسش شد از معنای تقوی ، حضرت فرمودند: هر جا امر خدا هست حاضر باشی و هر  
جا نهی اوست حاضر نباشی یعنی امرهای خدا را به جا آورنده و نهی های او را ترک کننده  
باشی. بنابراین تقوی را دو جهت است : اول اکتساب طاعات و امتثال اوامر الهی به اینکه  
سعی کند واجبی از او ترک نشود و در مرتبه دوم سعی کند مستحبات را تا آنجا که بتواند  
ترک نکند. جهت دوم اجتناب از محرّمات و ترک نواهی پروردگار است به اینکه محرّمات  
را مرتکب نشود و در مرتبه دوم سعی کند مکروهات را نیز ترک کند. کسی که طالب  
سعادت و مقام شامخ تقوی است باید جهت دوم را بیشتر اهمیت دهد زیرا اگر از محرّمات  
پرهیز کرد عمل خویش هر اندازه هم کم باشد پذیرفته شده و او را به خدا نزدیک می کند  
(انّما يتقبل الله من المتقين)

## روزه باعث تقوا میشود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ (بقره 183)...ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید چنانکه امم گذشته را

فرض شده بود، و این دستور برای آن است که باتقوا و پرهیزکار شوید.....

اری روزه باعث تقویت تقوی میشود. مخصوصا روزه ماه مبارک رمضان

روزه را باید تمرین ترک و خودداری از لذات دنیا دانست تا نفس بیاموزد و تربیت شود

که هر چیزی را هر جایی و هر زمانی نخواهد... خداوند در نخستین فرمان خویش به

حضرت آدم (ع) و همسرش فرمود: وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ؛ به این

درخت نزدیک نشوید تا از ظالمین باشید. (بقره، آیه ۳۵؛ اعراف، آیه ۱۹)..اگر آنها گوش

می کردند از بهشت رانده نمیشدند... حال خدا به ما فرزندان ان دوبرگوار می گوید در

حال روزه نخورید نیاشامید. طرف شهوات نروید..خدا می خواهد ما نفس خود را تربیت

کنیم...حضرت امیرمومنان علی (ع) در تبیین یکی از مهم ترین آموزه ها و درس هایی که ماه

رمضان و اصولا روزه به آدمی می آموزد، به مدیریت نفس از لذات و خواهش های مادی و

دنیوی اشاره می کند. آن حضرت (ع) می فرماید: صوم النفس عن لذات الدنيا انفع الصيام؛

روزه نفس از لذت های دنیوی سودمندترین روزه ها است. (غرر الحکم، ج. ۱ ص. ۴۱۶ ح.

۶۴)..... بزرگترین عامل بدبختی انسان ها این است که نفس خود را رها کرده هرکاری

بخواهد می کند لذا نفس انسان را به طرف تباهی می کشاند. ان النفس الاماره بالسوء

درس صبر؛ شخص روزه داری که حاضر است بخاطر پروردگارش بیش از ۱۵ ساعت

گشنگی و تشنگی و محرومیت را تحمل کند ادم صبوری خواهد شد و صبر داشتن عامل

موفقیته...حضرت علی می فرماید درختی که در بیابان است و سرما و گرما و کم آبی را تجربه می کند مقاوم تره تا درختی که در خانه است و مرتب آب میخورد و دچار طوفان و ..سرما و گرما نمیشود

### عاقبت بخیر شد

گویند شخصی پنجاه ساله روزی با خود گفت من تابحال که پنجاه سالم شده اگر روزی یک گناه هم کرده باشم می شود دوازده هزار و خورده!!<sup>1</sup>چه گونه با این پرونده پر از گناه در دادگاه الهی حاضر شوم؟ حال خوشی بش دست داد و او هم از دنیا رفت

تو این مسجد خواستند برای شخصی فاتحه بگیرند. پرسیدم کی بوده مرده؟ گفتند اقایبی. چهل ساله بر اثر مصرف مشروب که گلوگیر شده مرده!خدا بدادش برسه از شب اول قبر

### در حال احتضار با معصومین صحبت می کرد...

خانواده «حاج آخوند ملاعباس تربتی» از عالمان عامل، درباره نورانی شدن پیکر مقدس وی:  
پیش از فوتش چنین می گویند

بعد از نماز صبح رو به قبله خوابید و عبایش را روی چهره اش کشید. ناگهان مانند آفتابی که از روزنه ای بر جایی بتابد یا نورافکنی را متوجه جایی کنند، روی پیکرش از سر تا پا

روشن شد و رنگ چهره‌اش که به سبب بیماری زرد گشته بود، شفاف گردید. چنان‌که زیر  
عبای نازک که بر صورت کشیده بود دیده می‌شد. آن‌گاه تکانی خورد و گفت

سَلَامٌ عَلَیْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، شما به دیدن این بنده بی‌مقدار آمدید. پس از آن بر حضرت  
امیرمؤمنان علی (ع) و هر یک از ائمه تا امام دوازدهم سلام کرد و از آمدن آنها اظهار  
تشکر کرد. پس بر حضرت فاطمه (علیها السلام) سلام کرد. سپس بر حضرت زینب سلام  
کرد و بسیار گریست و گفت: «بی‌بی من برای شما خیلی گریه کرده‌ام». پس بر مادر  
خودش سلام کرد و گفت: «مادر از تو ممنونم، به من شیر پاکی دادی». این حالت تا دو  
ساعت طول کشید تا از دنیا رفت. (فضیلت‌های فراموش شده، جلال رفیع، صص ۱۴۹ و  
۱۵۰.)

### تقوا یعنی مواظب زبان و چشم و گوش باشیم!

مواظب نگاه کردن هامون باشیم! چشم چرانی عاقبت خوبی نداره! لذا خدا فرمود به مردها و  
زنهای مومن بگو چشم هاتون رو بر حرام بینیدید. ادم چشم چران کم کم این کارش به  
ارتباطات نامشروع می‌کشه! ابروش میره! خانواده‌هایی بخاطر روابط نامشروع از هم  
پاشیده شدند!

مواظب زبانمون باشیم. پدر با پسر 28 سالش تندی کرد پسر رفت خودکشی نمود! همین  
چندماه قبل.

با عروسش با زنش تندی کرد زن نفت بخودش ریخت خودش رو کشت! این زبان امانت  
است فقط برای حرفهای خوب ارزش استفاده کنیم. همیشه حرفهایی بزنییم که باعث زیاد

شدن محبت بشود. باعث وحدت بشود. باعث دوستی بشود. عیب دیگران را نگوئیم. دیگران را سرزنش نکنیم. خوبیهای دیگران را بگوئیم و از بدیهای آنها حرف نزنیم. زبان خود را از طعنه زدن به دیگران پاک کنیم. دیگران را با زبانمان کوچک نکنیم. تحقیر نکنیم. ناسزا نگوئیم. عیب دیگران را بر زبان نیاوریم.

.. در این صورت خدا از ما راضی خواهد بود چون با زبان دیگران را اذیت نکردیم

ولی کسی که با زبانش دیگران را اذیت می کند و مردم از زبان او بیم دارند او ادم بدی هست.

. که امام صادق ع فرمود: **إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ عَبْدٌ اتَّقَى النَّاسَ لِسَانَهُ**

**حضرت یحیی گفت مرا موعظه کن!**

داشتند مردی را برای سنگسار آماده می کردند حضرت یحیی رفت کنار گودال سنگسار زانو زد و به اون مرد گفت عظنی. مرا نصیحت کن. او گفت یحیی گناه نکن والا از چشم خدا می افتی

.مبغوضترین خلق خدا بنده ای است که مردم از زبان او بترسند

## نتیجه تقوی

پیامبر (صل الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسی که زشتی یا عمل شهوترانی بر او عرضه شود و از خوف خدا از آن اجتناب نماید خدای رتوف آتش جهنم را بر او حرام می کند او را از جزع و فزع اکبر روز قیامت درامان خواهد داشت.

**از آخوند همدانی نقل شده** که با چشمان خود دیدم که در کربلا صحن ابوالفضل (علیه السلام) بچه ای از بالای منار و یا بام پرت شد و پدرش با دست اشاره کرد و گفت بمان ، بچه در هوا معلق ماند پس نردبان گذاشت و او را از هوا گرفتند پس از این جریان فهمیدم که پدرش آدم فوق العاده ای است به سراغ او رفتم پرسیدم شما چه کاره اید گفت من حاملم و بار می برم از اول جوانی تصمیم گرفتم هیچ گناهی نکنم و نکردم. یک عمر خدا فرمود اطاعت کردم حالا یک دفعه من از خدا خواهش کردم و او محبت کرد.

## ...:تقوای مالی

خیلی از مردم اهل فساد اخلاق نیستند ولی در مسائل مالی به حرام الوده میشوند...  
یا از راه حرام اموال بدست می آورند مانند رشوه و دزدی و کلاهبرداری و غصب اموال و ارث خوری و رباخواری و تقلب و کم کاری وامثال ان  
یا از حلال بدست می آورند ولی خمس و زکات نمی دهند. بدهی پس نمی دهند. مهریه زن رو نمی دهند و....

لذا آیات فراوانی درباره تقوای مالی است و خدا مرتب ما را به تقوای مالی سفارش کرده  
مانند:

.....

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ  
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره 188)

و مال یکدیگر را به ناحق مخورید و آن را به نزد قاضیان نیفکنید که (به وسیله رشوه و  
زور) پاره‌ای از اموال مردم را بخورید با آنکه (شما بطلان دعوی خود را) می‌دانید

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۗ (اسرا 34)

و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید مگر آنکه راه خیر و طریق بهتری (به نفع یتیم) منظور  
دارید، تا آنکه به حد بلوغ و رشد خود برسد

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۗ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (اسرا 35)

و هر چه را به پیمانہ (یا وزن) می‌سنجید تمام پیمایید (و کم و گران نفروشید) و (همه چیز  
را) با ترازوی درست و عادلانه بسنجید، که این کاری بهتر و عاقبتش نیکوتر است

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ<sup>٦</sup>

یعنی ای مردم غذای حلال و پاکیزه زمین را بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست .

سوره مطففین در مورد کم فروشی نازل شده و مردم قوم شعیب بخاطر کم فروشی عذاب شدند.

## داستان

مرد فقیری بود که همسرش کره می ساخت و او آن ها را به یکی از بقالی های شهر می فروخت ، آن زن کره ها را به صورت دایره های یک کیلویی می ساخت. مرد آنرا به یکی از بقالی های شهر می فروخت و در مقابل مایحتاج خانه را می خرید. روزی مرد بقال به اندازه کره ها شک کرد و تصمیم گرفت آنها را وزن کند. هنگامی که آنها را وزن کرد، اندازه هر کره ۹۰۰ گرم بود. او از مرد فقیر عصبانی شد و روز بعد به مرد فقیر گفت:دیگر از تو کره نمی خرم، تو کره را به عنوان یک کیلو به من می فروختی در حالی که وزن آن ۹۰۰ گرم است.مرد فقیر ناراحت شد و سرش را پایین انداخت و گفت:ما ترازویی نداریم و یک کیلو شکر از شما خریدیم و آن یک کیلو شکر را به عنوان وزنه قرار می دادیم ؛ یقین داشته باش که به اندازه خودت برای تو اندازه می گیریم

## تقوا، از دیدگاه امیرالمومنین علیه السلام

از حضرت درباره تقوا سوال کردند، حضرت فرمود

اگر اعمال تو را در طبقی مکشوف و سرباز بگذارند و به دور دنیا بگردانند تا مردم ببینند، عملی در آن نباشد که از آن حیا کنی و خجالت بکشی.

## بی تقوایی باعث تاسیس فرقه واقفیه شد....

علی بن حمزه بطائنی وکیل امام کاظم بود. و مقداری خمس نزد او بود تا به حضرت تحویل دهد ولی همینکه امام کاظم علیه السلام به شهادت رسید برای اینکه خمس را به امام رضا علیه السلام ندهد اعلام کرد امام کاظم آخرین امام است! و در امام هفتم توقف کرد و فرقه واقفیه درست شد!

حسن بن علی و شاء گفت: حضرت رضا علیه السلام مرا در مرو خواست و فرمود: حسن! علی بن حمزه بطائنی امروز از دنیا رفت و او را داخل قبر کردند. هم اکنون دو ملک داخل قبر او شدند. بدو گفتند. پروردگارت کیست؟ گفت: خدا - پیامبرت کیست؟ محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله امام اولت کیست؟ علی بن ابی طالب علیه السلام امام دومت کیست؟ امام حسن مجتبی علیه السلام امام سومت کیست؟ حسین بن علی علیه السلام امام چهارمت کیست؟ امام زین العابدین، علی بن الحسین علیه السلام امام پنجمت کیست؟ امام محمد باقر علیه السلام امام بعد از او کیست؟ در اینجا زبانش لکنت گرفت و گیر کرد. او را شکنجه کردند.

باز سؤال کردند امام بعد از هفتمت کیست؟

ساکت ماند آن گاه حربه ای آتشین بر پیکرش زدند که تا قیامت قبرش می سوزد -

حسن بن علی و شاء گفت:

از حضرت رضا علیه السلام جدا شدم و این تاریخ را یادداشت کردم پس از مدتی از کوفه خبر رسید که در همان روز بطائنی از دنیا رفته بود و همان ساعت او را دفن کرده بودند<sup>۷</sup>

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿278﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا  
فَأذُنُوا حَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا  
تُظْلَمُونَ ﴿279﴾ (بقره)

ای مؤمنین! از خدا بترسید و اگر مؤمنید رباخواری را رها کنید. و اگر رها نکنید به جنگ با خدا و رسولش آماده شوید. و اگر توبه کنید اصل مال حلال است. نه ظلم کنید و نه به ظلم راضی شوید.

یکی از گناهان بزرگ، رباخواری است که آنقدر زشت است که خداوند در قرآن کریم از آن به جنگ با خدا تعبیر کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هرگاه در بین امتم ده خصلت ظاهر شود، خداوند سبحان آنها را به ده چیز کیفر می دهد!

سؤال شد: آنها کدامند یا رسول الله!

بحار ج 49، ص 58<sup>7</sup>

فرمود: هنگامی که کم دعا کنند، بلا نازل شود، هنگامی که صدقات را ترک کنند، بیماریها زیاد شود، هنگامی که زکات ندهند، حیوانات بمیرند، هنگامی که حاکم ظلم کند، باران قطع شود، هنگامی که زنا زیاد شود، سگته هم زیاد شود، هنگامی که رباخواران زیاد شوند، زلزله هم زیاد شود، هنگامی که خلاف حکم الهی، حکم کنند، خداوند دشمنانشان را مسلط کند، هنگامی که عهد و پیمان را نقض کنند، خداوند آنها را به قتل مبتلا سازد، هنگامی که وزنها و ترازوها را کم بگیرند، خداوند سبحان آنها را به قحطی مبتلا سازد. (جامع الاخبار/180)

### نمونه هایی از بی تقوایی مالی!

بعضی کارمندا دهها ساعت اضافه کاری می گیرند درحالی که اصلا اضافه کار نکردند!

افرادی به اسم مشاور حقوقهای بالا می گیرند درحالی که اصلا کاری انجام نمی دهند و در محل کار نیستند.

افرادی هستند که از کار خود می دزدند مثلا دانش آموزی می گفت معلم ما بجای درس در ساعت مقرر، کمی درس می دهد و بقیه را در راهرو سیگار می کشد!

افرادی هستند با پول بیت المال هزینه های شخصی خود را می پردازند

مثلا شهردار یکی از شهرها، خانواده اش تهران هستند ایشان با پول دولت بلیط هواپیما می گیرد تا به تهران نزد خانواده اش برود

افرادی هستند سفرهای خارج بدون فایده برای خود و همراهان هزینه از دولت می پردازند.

افرادی هستند پول می گیرند و پایان نامه به افراد می فروشند! افرادی هستند پول می گیرند و شهادت دروغ می دهند

شیرفروشی برای یک لیتر سه تا ظرف داشت! یکی واقعا یک لیتر بود برا بازرس. یکی از یک لیتر کمتر بود وقتی می فروخت! یکی از یک لیتر بیشتر بود وقتی می خرید!

....و

انقدر بی تقوایی مالی در بین مردم و مسئولین است که حد ندارد...

به پیامبر گفتند از پارچه غنایم برا شما سایه بان درست کنیم؟ فرمود دوست دارید پیامبرتان را در جهنم ببینید؟

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ای به یکی از فرمانداران (برخی نوشته اند که این نامه به «عبدالله بن عباس» نوشته شده و جمعی دیگر مقام و شان عبدالله را والاتر از این مسائل می دانند و می گویند که به برادر ایشان، عییدالله نوشته شده است. (نهج البلاغه، ص 547)) که در سال 38 یا 40 هجری دست به اختلاس زد، چنین نوشتند:

«...من تو را در امانت خود شرکت دادم، و همراز خود گرفتم و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری و امانتداری، چون تو مورد اعتمادم نبود. آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته و دشمنی به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گردیده، و امت اختیار از دست داده، و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند، از او فاصله گرفتی و هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی، و با دیگر خیانت کنندگان خیانت کردی. نه پسر عمویت را یاری کردی

و نه امانت ها را رساندی. گویا تو در راه خدا جهاد نکردی و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی و غنایم و ثروت های آنان را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی، شتابان حمله ور شدی و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چون گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده روانه کردی، بی آنکه در این کار احساس گناهی داشته باشی.... چگونه با اموال یتیمان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزانی می خری و با زنان ازدواج می کنی؟ که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است: «فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْزُقْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَ لَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ» (همان، نامه 41، صص 546-548) پس از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد که نزد خدا عذرخواه من باشد، و با شمشیری تو را می زرم که به هر کس زدم، وارد دوزخ گردید.»

همچنین حضرت در نامه شدید اللحنی «اشعث بن قیس» والی آذربایجان که در زمان عثمان منصوب شده بود و صد هزار درهم از بیت المال برداشت نموده بود، احضار می کند و می فرماید:

«اگر این مبلغ را به بیت المال بازگردانی، گردنت را با شمشیر خواهم زد. سرانجام پول به بیت المال بازگشت.» (دعائم الاسلام، ج 1، ص 396)

امیرالمؤمنین علیه السلام نامه های تندی به این افراد می نویسد:

الف: زیاد بن ابیه (نهج البلاغه، نامه 30 و حکمت 476) (جانشین و قائم مقام عبدالله بن عباس در فارس)

ب: شریح بن حارث (همان، نامه 3) (قاضی شهر کوفه)

ج: عثمان بن حنیف انصاری (همان، نامه 45) (عامل حضرت در بصره)

د: قدام بن عجلان (أنساب الأشراف، بلاذری، دار الفکر، بیروت، 1417ق، ج 2، ص 388)  
(عامل حضرت در کشکر؛ بین کوفه و بصره)

ه: مصقله بن هُبیرَه شیبانی (نهج البلاغه، خطبه 44) (والی اردشیر خره)

و: ابن جارود عبدی (همان، نامه 71) (عامل حضرت در اصطخر، یکی از شهرهای قدیمی  
فارس و معرّب استخر)

این نامه ها نشان دهنده حساسیت شدید حضرت امیر علیه السلام نسبت به بیت المال و  
برخورد با اختلاس گران بوده است.

. مجازات شدید رشوه‌خواران

زمانی که «علی بن هرّمه»، بازرس بازار اهواز، از بازاریان رشوه گرفته بود، حضرت نامه ای  
به «رفاعه بن شداد»، قاضی منصوب خود در اهواز فرستاد و فرمود:

«وقتی نامه ام به تو رسید، ابن هرّمه را برکنار و زندانی کن و حکم مرا به مردم و  
کارگزارانت اعلان نما و [بدان که] هرگونه غفلت و تفریطی موجب هلاکت نزد خداوند  
خواهد شد.» (بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، داراحیاء التراث، بیروت، 1404ق، ج 41، ص  
119، ح 27)

حضرت در این نامه کیفیت برخورد با ناظر رشوه خوار را این گونه بیان می دارد: «پس چون روز جمعه فرا رسد، او را از زندان بیرون بیاور و سی و پنج ضربه شلاق بزن و در بازارها بگردان. هر کسی علیه او مدعی شد و شاهد آورد، خود و شاهدش را سوگند بده، آنگاه از محل دارایی های او (ابن هرمه) مقدار شهادت داده شده را به مدعی پرداز، سپس او را با خواری و زشتی به زندان بازگردان و پاهایش را ببند و در وقت نماز باز کن. بین او و کسی که برایش خوراک، نوشیدنی، پوشاک یا زیراندازی بیاورد، حایل مشو و نگذار کسی که به او خصومت و کینه می آموزد و امید آزادی به او می دهد، بر او وارد شود. اگر بر تو ثابت شد که کسی چیزی به او یاد داده که به ضرر مسلمانان است، او را با تازیانه بزن و زندانی اش کن تا توبه کند و دستور بده زندانیان شب هنگام به حیاط زندان درآیند تا تفریح کنند، جز ابن هرمه، مگر آنکه بررسی بمیرد که در این صورت با زندانیان به حیاط بیاورش. چون در او توان دیدی، پس از سی روز، سی و پنج ضربه شلاق دیگر، غیر از سی و پنج ضربه اول بر او بزن، و آنچه در بازار انجام دادی و اینکه چه کسی را بعد از آن خائن برگزیده ای، برایم بنویس و جیره و روزی خائن را قطع کن.»

همچنین حضرت در نامه ای به «رفاعه بن شداد» فرمود:

«...از احتکار نهی کن، پس هر کسی مرتکب آن شد، تنبیه بدنی و با آشکار ساختن آنچه که احتکار کرده است، او را مجازات کن.» (دعائم الاسلام، ج 2، ص 36، ح 81؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین بن محمد نوری، نشر آل البيت عليهم السلام، بیروت، 1408ق، ج 13، ص 277، ح 15346)

حضرت غلّه ای را که صد هزار درهم قیمت داشت و احتکار شده بود، سوزاند (المحلی بالآثار، ابن حزم اندلسی، دارمکتب العلمیّه، بیروت، 1408ق، ج 7، ص 573، ح 1568)

هنگام گذر بر شط فرات با انبار غلّه یکی از تجار که آن را برای هنگام گرانی احتکار کرده بود، برخورد نمود و دستور داد که آن را بسوزانند. (کنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ج 4، ص 172، ح 10070)

عبدالرحمن بن قیس حُبَيْش نقل می کند: امام علی علیه السلام محصولاتی که من در سواد (اطراف کوفه) احتکار کرده بودم، سوزاند و اگر نمی سوزاند، به مقدار محصول کوفه سود می بردم. (المحلی بالآثار، ج 7، ص 573، ح 1568)

همچنین کسی که کم فروشی و یا غش در معامله می کرد، تازیانه می زد. (همان، ج 2، ص 538، ح 1913)

برادر امیرالمومنین جناب جعفر (همان جعفر طیار شهید) پسری دارد به نام عبد الله جعفر.

برادرزاده امیرالمومنین. این بزرگوار بزرگزاده آمد خدمت عموی گرامی اش

امیرالمومنین.

قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! لَوْ أَمَرْتَ لِي بِمَعُونَةٍ أَوْ نَفَقَةٍ! فَوَاللَّهِ مَا لِي نَفَقَةٌ إِلَّا أَنْ أُبَيْعَ دَابَّتِي.

گفت آقا دستم خالی است و وضعم سخت است. گرداندن چرخ زندگی‌ام مشکل است و

اگر بخواهم بگردانم باید مرکبم را بفروشم پولش را خرج زندگی کنم. عنایتی کن. بیت

المال و ثروت مملکت در اختیار توست و ...

حضرت فرمود: **لَا وَاللَّهِ، مَا أَجِدُ لَكَ شَيْئاً إِلَّا أَنْ تَأْمُرَ عَمَّكَ يَسْرِقُ فَيُعْطِيكَ.**

برادرزاده! به خدا نمی‌شود و نمی‌توانم. من پول حلالی که در اختیارم باشد و به تو بدهم

ندارم- و در لفافه فرمود- مگر اینکه عمو را امر کنی دزدی کن و به من بده. آیا تو به

چنین امری حاضری؟ گفت: نعوذ بالله. فرمود: پس نمی‌توانم بدهم.

...طلحه و زبیر نزد علی آمدند اقا شمع رو خاموش..

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به حفظ و نگهداری و مصرف بیت المال کمال دقت و احتیاط را داشت،

در هوای سرد با یک حوله شخصی خود را می پوشاند و در حالی که از سرما می لرزید از بیت المال استفاده نمی کرد.

شمشیر خود را فروخت تا مخارج خانواده را تأمین کند.

وقتی یکی از دخترانش برای روز عید گردن بندی از بیت المال را به عاریت گرفت، ناراحت شد و کلیددار بیت المال را مورد نکوهش قرار داد.

گشفی حنفی نقل می کند:

در یکی از شب های آغازین خلافت، امام علی علیه السلام چراغی را در اطاق بیت المال روشن کرده مشغول محاسبات لازم بود که طلحه و زبیر بر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سلام کرده، وارد شدند و گفتند:

با شما کاری داریم.

امام فرمود:

آیا مربوط به حکومت و امور مسلمین است یا به امور شخصی شما ارتباط دارد؟

پاسخ دادند: امور شخصی خودمان است.

امام علی علیه السلام چراغی را که از بیت المال در مقابلش روشن بود خاموش، و چراغ دیگری را روشن کرد.

پرسیدند: چرا اینگونه عمل کردی؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد:

روغن چراغی که روشن بود از بیت المال، و کار شما شخصی بود، روا نبود که روغن چراغ

بیت‌المال در مصارف شخصی قرار گیرد، اما روغن این چراغ از اموال شخصی من است.

حال هر مقدار که می‌خواهید از مسائل شخصی خود بگوئید

:طلحه و زبیر به یکدیگر نگاهی کردند و گفتند

**مناقب ابن شهر آشوب** [ برویم، این مرد به راه دین می‌رود، و با ما معامله‌ای نخواهد کرد

. [ ج 2 ص 110 و چندین منبع دیگر

. **اهن داغ کرد تو دست عقیل گذاشت..**

هنگامی که عقیل به شام رفت، معاویه از او خواست داستان «آهن داغ» را برایش تعریف

کند. او گفت بدلیل فقر شدید چند بار نزد برادرم رفتم و از او درخواست افزایش سهم از

بیت‌المال کردم، ایشان نیز آهنی داغ کرده و گفت: بگیر، من گمان کردم کیسه ای پول

است و وقتی آنرا گرفتم از حرارت آن فریاد زدم! به من فرمود: «این آهنی است که با

آتش دنیا داغ شده، پس چه خواهد بود برای من و تو در فردای قیامت اگر در زنجیرهای

«جهنم بسته شویم».

: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند

« لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسَالَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ »  
« وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ آيِنٍ اِكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ »

:انسان، در روز قیامت، قدم از قدم بر نمی دارد، مگر آن که از چهار چیز پرسیده می شود»

1- از عمرش که چگونه گذرانده است

2- از جوانی اش که چگونه سپری کرده

3- از ثروتش که از کجا به دست آورده و چگونه خرج کرده است

4- و از دوستی ما اهل بیت.» (خصال ص ۲۵۳، ح ۱۲۵)

### سلمان موقع مردن گریه...

سعد بن ابی وقاص می گوید در مرض فوت زهد سلمان بین همه اصحاب زبانزد بود

سلمان از وی عیادت کردم. دیدم سلمان می گرید. پرسیدم: چرا گریه می کنی؟ سلمان

گفت: از ترس مرگ یا علاقه به دنیا گریه نمی کنم، بلکه می بینم اطرافم اشیای زیادی از

مال دنیا است. سعد می گوید: دقت کردم دیدم یک کاسه و آفتابه و طشت بیشتر در خانه

نیست<sup>۸</sup>

### حضرت امام در بیت المال خیلی، سخت گیری میکرد..

دقت در هزینه ها و مسائل مالی ظاهرا از ویژگی های امام بود. از جمله اینکه قبل از ملبس

شدن حاج سید احمد آقا (خمینی) پولی به ایشان پرداخت نمی کردند. اگر درباره این

ویژگی امام مطلبی دارید، بفرمایید.

در مسأله بیت المال خیلی سخت گیری می کردند. ما شنیدیم زمانی که ایشان (حاج سید

احمد آقا) درس جدید می خواند و صحبتی بود که ایشان ملبس نباشند و امام در اینکه

(بحار ج ۲۲، ص ۳۸۱)<sup>۸</sup>

هزینه های تحصیلی ایشان را از بیت المال پردازند، شبهه کرده بود. وقتی هم مرحوم حاج احمد آقا طلبه شدند هزینه های شان را در حد خیلی معمولی پرداخت می کرد. در خصوص مصرف سهم امام خیلی سخت گیر بودند. در زندگی داخلی و غذا هم خیلی ساده رفتار می کردند. یکی از بزرگان که الان هم سمت بالایی دارند، برای من نقل کرد و گفت: ما در نجف چند روزی خدمت ایشان بودیم. در نجف معمولاً حضرت امام به نان و ماست اکتفا می کردند. پس از دیدن این وضعیت، چند نفری که بودیم خدمت ایشان رسیدیم و عرض کردیم: آقا شما اکنون مال خودتان نیستید. مال اسلام هستید، مال مردمی که علاقه مند اسلام می باشند، هستید. با این وضعیت شما قدرت انجام کاری را ندارید و اصلاً امکان بقا پیدا نمی کنید. این روش به ضرر شماست. هیچ تأثیری در ایشان نمود. همان وضع زندگی ساده و می شود گفت زیر ساده را برای خودشان دنبال می کردند. در نجف کولر نداشتند و از بادبزن های دستی استفاده می نمودند. هر چه تلاش کردیم برای شان کولر بگذاریم، قبول نکردند. به هر حال نگران کسانی بودند که وضعیت سختی داشتند، افرادی که به خاطر حمایت از ایشان در تبعید یا زندان به سر می بردند. بعضی آقایان مراجع نجف به دلیل اینکه هوای کوفه از نجف بهتر بود و آب و درخت و سبزه بیشتری داشت، تابستان به این منطقه نقل مکان می کردند. اما امام این سفر را هم نپذیرفتند. در نجف با یک خانه ساده و محقر و بدون امکانات به سر می بردند. حاج احمد آقا هم بعد از انقلاب نقل می کردند: زمانی که در تهران مستقر شدیم، امام می بایست سر ساعت کپسولی بخورند. شب ها یکی از کپسول ها را با یک لیوان آب بالای سر ایشان می گذاشتیم و بیرون اتاق لامپی را روشن می گذاشتیم تا اتاق تاریک نباشد. خود امام بلند می شد و چراغ را خاموش می کرد و می فرمود: شب که خوابیدیم، چراغ برای چه روشن است؟

در خیلی جاها که من خصوصی خدمت امام می رسیدم، به نظر آمد امام از زمانی که نهضت را شروع کردند تا زمان تبعید، یک عبا بیشتر نمی پوشند. آن عبا هم به گونه ای بود که شاید ضعیف ترین طلاب هم آن عبا را نمی پوشیدند، زیرا قیمت آن خیلی پایین بود. این

در حالی بود که بعضی از مراجع لباس های خوب و قیمتی استفاده می کردند، امام اصلا در این وادی نبودند، اما لباس ایشان همیشه تمیز و مرتب بود. ما هیچ وقت ندیدیم که لباس ایشان چرکی و کثیف باشد یا لکه ای داشته باشد. لباس ایشان در مجموع ساده، ارزان و تمیز بود.<sup>۹</sup>

### ایه الله العظمی بروجردی در مصرف مال امام زمان خیلی سخت گیری می کردند..

مرحوم آیه الله محسنی ملایری می گفت: روزی داماد آیه الله بروجردی که از علما بود، به من گفت: برای شرکت در درس خارج نیاز به کتاب جواهر دارم و امکان خریدش را ندارم، شما به آقا عرض کنید پول یک دوره کتاب جواهر را به من عطا کند تا من آن را بخرم. من خدمت آیه الله بروجردی رحمه الله رفتم و گفتم: شما دامادتان را خوب می شناسید، طلبه خوبی است و وضع زندگی اش را می دانید. آقا فرمودند: بله، طلبه فاضلی است. بعد گفتم: ایشان تقاضا کرده اند 160 تومان مرحمت کنید تا ایشان یک دوره کتاب جواهر بخرند. آقا فرمودند: با این که می دانم آقا جعفر، طلبه خوب و زحمت کشی است اما مگر همه طلبه های قم کتاب جواهر دارند؟ داماد من هم مثل دیگران به کتابخانه بروند و مطالعه کنند. آن عالم گفت: هر چه اصرار کردم آقا قبول نکردند.

یکی از فرزندان آیه الله بروجردی می گوید: پدرم نقل کرد: آقا احمد فرزند ایشان کتاب منظومه سبزواری را دوازده تومان خرید و از من خواست پولش را از آقای

---

<sup>۹</sup> منبع: خاطرات قضات، آیت الله مرتضی مقتدایی

بروجردی بگیرم. خدمت ایشان عرض کردم، فرمودند: احمد اگرچه طلبه است، هنوز احتیاج فعلی به کتاب منظومه ندارد و پول آن را نداد و مرحوم آیه‌الله محسنی ملایری نقل کردند از قول فرزند آقا یعنی آقا محمد حسن که وقتی خداوند به ما بچه‌ای عطا کرد و بستگان برای تبریک و دید و بازدید به خانه ما رفت و آمد داشتند، برای پذیرایی از مهمانان خود پانصد تومان مقروض شدیم. آن شخص نقل کرد: فرزند آقا به من گفت: پانصد تومان قرض دارم و نمی‌توانم بپردازم. شما اگر صلاح می‌دانید به آقا عرض کنید تا قرض من را ادا کند. گفت خدمت آیه‌الله بروجردی رحمه‌الله رفتم و خواسته فرزندشان را عرض کردم. ایشان تأملی کردند و گفتند: که اگر آقا محمدحسن پایش را از گلیمش دراز نمی‌کرد و صرفه‌جویی می‌کرد، مبتلا به قرض نمی‌شد. طلبه نباید زیاده‌روی کند و دنبال تجملات برود. ایشان خوب کاری نکرده که مقروض شده است. حالا هم به او بگویید مدتی در زندگی‌اش صرفه‌جویی کند تا تدریجا قرضش را ادا کند.

در قضیه دیگری یکی از علما گفت: زمانی آقا زاده آیه‌الله بروجردی به من گفت: آقا هر ماه صد تومان به من شهریه می‌دهد و من درآمد دیگری هم ندارم و زندگی‌ام خیلی سخت اداره می‌شود. شما مشکل من را به آقا عرض کنید بلکه بیشتر هزینه زندگی‌ام را تأمین کند و شهریه بیشتری به من بدهد. آن شخص می‌گوید خدمت آقا عرض کردم: آقا! فرزند شما چنین خواسته‌ای دارند؛ اگر امکان دارد بیشتر به ایشان شهریه بدهید. آقا فرمودند: من ماهی صد تومن به آقا محمد حسن شهریه می‌دهم، با وجودی که حدّ اعلاّی شهریه طلبه‌های متأهل که در درس خارج شرکت می‌کردند، کمتر است. من گفتم: آقا! طلبه‌های دیگر هم با این وضع نمی‌توانند زندگی خود را اداره کنند، در حالی که آن‌ها منبر می‌روند و فعالیت‌های دیگری هم دارند! اما آقا زاده فعالیت‌هایی به آن صورت ندارد. ایشان فرمود: من

نمی‌توانم بیشتر شهریه بدهم. به او بگویید صرفه‌جویی کند تا بتواند مانند طلبه‌های دیگر زندگی کند

در قضیه دیگری یکی از بستگان بیت آیه‌الله بروجردی از خانم ایشان نقل می‌کرد: دکتر مدرّسی برای طبابت آیه‌الله بروجردی می‌آمد. غذای ما معمولاً آش عدس بود که عدس را بدون گوشت می‌کوبیدیم و می‌خوردیم، یا آش کشک بود یا آب‌گوشت؛ گاهی هم برنج و یک خورش معمولی. دکتر مدرّسی همواره اعتراض می‌کرد که: این پیرمرد نود ساله با غذاهایی که برایش تهیه می‌کنید، ضعیف می‌شود و فشارش می‌افتد پایین. چرا یک غذای مقوی برای آقا تهیه نمی‌کنید؟ خانم آقا گفت: روزی مرغی خریدیم و آماده کردیم و موقع نهار، خدمت آقا آوردیم. آقا نگاهی کرد و گفت: این دیگر چیست؟ گفتیم آقا! دکتر مدرّسی به ما عتاب کرده، ما هم این مرغ را [برای تان] تهیه کردیم، قرار شده بعضی وقت‌ها به جهت ضعف شما کباب یا مرغی تهیه کنیم. آقا فرمود: مردم بچه‌هایشان را برای درس به امید من می‌فرستند قم و با شهریه‌ای که به آنان می‌دهم، نان و ماست و پنیر هم به سختی می‌شود تهیه کرد. شما انتظار دارید من مرغ و کباب بخورم و طلبه‌هایی که فرزندانم هستند و با امیدی به این شهر و حوزه آمده‌اند، نان و ماست را هم به سختی تهیه کنند؟ اگر من این کار را بکنم، جواب امام زمان علیه‌السلام را در قیامت چه بدهم؟ خانم آیه‌الله بروجردی نقل می‌کند: آقا مرغ را میل نفرمود و همان غذای سابق را خورد

خانمش در قضیه دیگری نقل کرده بود: پرده‌ای جلوی درِ اتاق ما بود از جنس چلوار، که گوشه‌اش پاره شده بود، به آقا عرض کردم: آقا! این پرده پاره است، دستور بدهید کمی پارچه بخرند تا آن را عوض کنیم. گفتند: مگر این چه عیبی دارد؟ وصله‌اش کنید، درست

می‌شود. گفتم: رفت و آمد به خانه زیاد است و جلوی مهمان‌ها خوب نیست. آقا فرمودند: مردم که به خانه من می‌آیند، برای تجملاتم نمی‌آیند بلکه مسئله دارند، کار دارند، حالا پرده خانه پاره باشد! و گفتم: پرده نخرید

حضرت آیه‌الله بروجردی تا پایان عمر در خانه اجاره‌ای زندگی می‌کرد. در سال آخر عمرشان شخص محترمی منزل مسکونی آقا را از صاحبش خرید و به آقا اهدا کرد. ایشان هم در وصیت‌نامه‌اش قسمت بیرونی منزل را برای مراسم روضه‌خوانی وقف کردند و اندرونی را برای سکونت خانواده‌اش قرار داد. وقتی آیه‌الله بروجردی از دنیا رفتند، شش صد هزار تومان مقروض بود که آیه‌الله سید عبدالله شیرازی بعد از ایشان قرضشان را دادند.

**متأسفانه خلیفه سوم فساد مالی زیادی داشت که به بعضی از آنها اشاره میشود:**

ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید:

«خلیفه سوم بنی‌امیه را بر مردم مسلط کرد و آن‌ها را به فرمانداری ولایات اسلام منصوب نمود و اموال و اراضی بیت‌المال را به عنوان بخشش در اختیار آنان گذارد. از آن جمله سرزمین‌های آفریقا که در زمان او فتح شد. خمس همه آن‌ها را گرفته و به مروان بن حکم (دامادش) داد. [ابن ابی‌الحدید، 1385ق، ؟]

عده‌ی زیادی نقل کرده‌اند که خلیفه، ملک «فدک» را که حضرت فاطمه (س) گفته بود از بخشش‌های پدرش به اوست به مروان بن حکم بخشید. [ابن‌الوردی، ؟، 204]

نقل شده است که ابوموسی اشعری مال زیادی از بصره برای عثمان فرستاد و او همه آن را میان فرزندان و خانواده‌اش تقسیم کرد. در این هنگام زیاد بن عبید نوکر حرث بن کلات ثقفی در نزد عثمان بود وقتی این کار را دید گریه کرد. عثمان به وی گفت گریه نکن، عمر

برای رضای خدا بیت المال را به اقوامش نمی داد و من برای رضای خدا به خانواده و خویشاوندانم می بخشم. [ابن میثم، 1375،]؟

نقل شده است که عثمان، ابن ابی العاص را مأمور جمع آوری صدقات قبیله قضاعه کرد که مجموع صدقات بالغ بر سیصد هزار دینار شد و عثمان همه آن را به حَکَم بخشید. [همان،]؟

شخص خلیفه سوم نیز اسرافهای زیادی مرتکب می شد چنان که مسعودی نقل کرده است وی خانه بسیار مجللی در مدینه برای خود ساخته بود. [مسعودی، 1989، 433/1] علامه امینی از قول ذهبی نقل می کند که خلیفه اموال زیادی جمع کرده بود از جمله هزار غلام داشت. [امینی، 1416، 258/8]

زبیر ابن بکار نقل کرده است که وقتی خلیفه سوم خانه مجللی ساخت که مورد اعتراض قرار گرفت گفت من این خانه را از بیت المال ساخته ام و در آینده هم برای شما باقی می ماند. [جعفریان، 1366، 348]

علامه امینی در جلد 8 الغدیر جدولی را از بخشش های عثمان به اقوام و نزدیکانش با استناد به مدارک تاریخی جمع آوری نموده است که جهت اطلاع و عبرت گرفتن از تاریخ تحت عنوان ثروت های باد آورده نقل می کنیم:

1-2 ثروت های بادآورده در زمان عثمان

روزی که عثمان کشته شده 150000 دینار و 1000000 درهم نزد خزانه دارش موجود بوده است املاکش در وادی القری و حنین 100000 دینار بود، در حالی که اکثر مردم در تهیه مایحتاج ضروری زندگی مشکل داشتند. قسمتی از بخشش ها و برداشت های شخصی عثمان از بیت المال به قرار زیر است:

مروان ابن حکم داماد عثمان 500000 دینار

عبدالله ابن سعد 100000 دینار

طلحه 200000 دینار

عبدالرحمن بن عوف 2560000 دینار  
یعلی بن امیه 500000 دینار  
زید بن ثابت 100000 دینار  
برداشت عثمان 350000 دینار  
جمع کل 4310000 دینار  
حکم بن ابی العاص 300000 درهم  
آل الحکم 2020000 درهم  
الحارث 300000 درهم  
سعید بن العاص 100000 درهم  
ولید بن عقبه 100000 درهم  
عبدالله بن خالد بن اسید 900000 درهم  
ابوسفیان 200000 درهم  
مروان 100000 درهم  
طلحه 2500000 درهم  
زبیر 59800000 درهم  
سعد بن ابی وقاص 250000 درهم  
برداشت عثمان 30500000 درهم  
جمع کل 126770000 درهم

این اعداد و ارقام بخشی از بخشش های بی حساب خلیفه سوم از بیت المال مسلمین بود.  
[امینی، 1416، 404/8]

مسعودی در مروج الذهب می گوید:

«در زمان خلافت عثمان جماعتی از صحابه صاحب املاک مزروعی و خانه ها شدند، از جمله زبیر خانه ای در بصره ساخت که قرن ها بر قرار بود و در سال 233 قمری مهمانسرای

تجار و سرمایه داران بوده است. او همچنین خانه ای در مصر و در اسکندریه داشت و هنگامی که از دنیا رفت پنجاه هزار دینار و هزار اسب و هزار غلام و کنیز از خود بر جای گذاشت. مسعودی در مورد طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص نیز اعداد و ارقام عجیبی نقل می کند که باید مایه عبرت کارگزاران باشد. [مسعودی، 1989، 434/1] طبری در تاریخ خود آورده است که عثمان حوادث تازه ای در جهان اسلام بوجود آورد که باعث خشم مسلمانان شد. از جمله می توان موارد زیر را نام برد:

1- سپردن امارت ها به دست بنی امیه به ویژه فاسقان و سفیهان و افراد بی دین آن ها

2- بخشیدن غنائم و بیت المال مسلمانان به آن ها

3- آزار و ستم هایی که به افراد متدین و مبارز روا داشت مثل عمار، ابوذر و دیگران

[طبری، ؟، 438/3]

این بود گوشه ای از غارت و چپاول بیت المال مسلمین در دوران خلافت عثمان و تنها پاسخی که خلیفه به این بخشش های نابه جا و ناروای خود داشت این بود که می گفت با این کار قصد صلۀ رحم و پیوند با نزدیکان و خویشاوندانش را دارد. [ابن سعد، 1969،

36/5]

شیخ مفید می گوید بعید نیست با این بخشش ها گفته باشد اگر کلید بهشت را داشته باشم علی رغم خواست مخالفین آن را به بنی امیه می دادم. [مفید، 1374، 981]

همین اعمال و رفتار عثمان و فرزندان امیه بود که مردم را بستوه آورد و دیگر بیش از این نتوانستند ظلم و ستم و بی عدالتی ها و غارت و چپاول بیت المال را تحمل کنند و لذا دست

به شورش و انقلاب زده و خلیفه را کشتند. اما چون فساد اقتصادی و سیاسی در اعماق

وجود عده ای ریشه دوانیده بود و مزه زندگی مرفه و غرق شدن در زرق و برق دنیا را

چشیده بودند آرام نگرفتند. و با ادعای خونخواهی خلیفه مقتول شروع به مخالفت و مبارزه

با حضرت امیر علیه السلام نمودند. به گونه ای که بر اثر همان اعمال و رفتارهای نابجای

خلیفه و محرومیت سرکردگان و قریش از ثروت های بادآورده بعد از قتل او جنگ جمل

راه افتاد و تعداد زیادی از مسلمانان کشته شدند و همین امر سبب قتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام گردید. چون او شهید راه عدالت شد و یکی از ابعاد مهم عدالت، عدالت اقتصادی است و کسانی که تحمل آن را نداشتند او را به شهادت رساندند.  
منبع : سالنمای النهج 20 – 19 / پاییز / 1385

**کم فروشی از بی تقوایی مالی است...**

ماهی خریده چهار کیلو.....

اقایی می گفت چهار کیلو ماهی خریدم بعد خانه کشیدم دیدم یک کیلو ودویست گرم کمه!

و فراوانند فروشنده هایی که حتی دویست گرم هم شده کمتر میدهند!

مرحوم حامد می فرمود

شخصی در مجالس سیدالشهدا (علیه السلام) خدمت می کرد و زیر لب این شعر را می «

«!خواند:» حسین دارم چه غم دارم؟

شیخ رجبعلی با دیدن این شخص در دل گفت : سید الشهدا - علیه السلام - به این شخص

تفضل خواهد کرد و او را از هم ها و غم های قیامت نجات خواهد داد.

پس از مدتی جناب شیخ رجبعلی شبی در خواب دید که محشر به پا شده و امام حسین (علیه السلام) به حساب مردم رسیدگی می کند و آن شخص هم در ابتدای صف، نزدیک حضرت قرار دارد. شیخ رجبعلی می گفت: با خود گفتم: امروز روز توست؛ گوارایت باد! ناگهان دیدم که امام حسین (علیه السلام) به فرشته ای امر می کند که آن مرد را به انتهای صف بیندازد؛ در آن هنگام حضرت نگاهی به من کرد و با ناراحتی فرمود:

«شیخ رجبعلی! ما رئیس دزدها نیستیم!

از سخن حضرت تعجب کردم و پس از بیداری جستجو کردم که شغل آن مرد چیست و فهمیدم که عامل توزیع شکر است و شکر را به جای این که با قیمت دولتی به مردم بدهد،

«آزاد می فروشد»

رئیس قماربازها!

در شهری مسئولیت داشتیم و متوجه شیم در انجا قماربازی فوتبالی خیلی رواج دارد . با کمک نیروی انتظامی و دادگستری به مبارزه با قماربازها پرداختیم. رئیس قماربازها شخصی را پیش من فرستاد و پیشنهاد پول و کمک مالی کرد! گفتم بش بگو تا زندانیت نکنم و لت نمی کنم! بالاخره زندانی شد. باز وکیلش را فرستاد که شرط شما برای آزادی من چیه؟ گفتم بش بگو باید هرچه از راه قمار جمع کردی به صاحبانش برگردانی!

## چرا ایه الله حائری از انگور نخورد؟

مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (متوفی 1355 هـ ق) از علمای ربّانی تشیع، و در تهذیب نفس و صفای باطن، بسیار ممتاز بود، روزی با چند نفر به دعوت صاحب باغی وارد آن باغ شد، او در میان میوه ها علاقه خاصی به انگور داشت، وقتی که وارد باغ شد و خوشه های انگور را دید، احساس علاقه بیشتر کرد، با همراهان در جایگاه باغ نشستند و مقداری انگور طلبید، ظرفی پر از انگور آوردند و کنار او نهادند. ولی او از آن انگور نخورد، حاضران تعجب کردند، و عرض کردند: چرا نمی خوری؟ او فرمود: «میل ندارم» عرض کردند: چرا؟ شما که خیلی به انگور علاقمند بودی. فرمود: آری میل داشتم، ولی اکنون میل ندارم حاضران با اصرار پرسیدند: راز این دگرگونی چیست؟ آیت الله حائری در این هنگام پس از پرس و جو از زمین و آب و شیوه صاحب باغ و... دریافت که همه اش از راه حلال است. ولی نمی دانست که راز عدم میلش به انگور چیست؟ ناگاه باغبان آمد و گفت: «من دیدم انگورهای این باغ هنوز شیرین نشده، بلکه ترش و شیرین است، ناچار به باغ همسایه رفتم از باغ او انگور شیرین چیدم و آوردم، به این نیت که بعداً از او اجازه بگیرم.» به این ترتیب معماً حل شد، و فهمیدند که آیت الله حائری بر اثر توفیقات الهی به مرحله ای از بصیرت و معنویت رسیده که خداوند او را از خوردن مال حرام یا شبهه ناک مصون داشته است.<sup>10</sup>

از غذا بوی تعفن می آید!

نظیر ماجرای فوق، در مورد استاد محمد تقی جعفری (متوفای 1377 ش) رخ داد، اواخر عمر ایشان را برای درمان به **نروژ** بردند، در آنجا یکی از دوستان فرزندش دکتر غلامرضا جعفری، استاد را برای شام به خانه خود دعوت کرد، استاد با همراهان به خانه او رفتند، هنگام غذا، استاد گفت بوی تعفن می آید، هر چه اصرار کردند از غذا نخورد، سرانجام از آنجا خارج شدند، صبح روز بعد دکتر غلامرضا جعفری با دوستش تماس گرفت و معذرت خواهی کرد. دوستش گفت: خوشحالم از این که استاد جعفری از آن غذا نخورد، زیرا من هر چه تلاش کردم مرغ ذبح شده اسلامی پیدا نکردم به ناچار از مرغ های معمولی استفاده کردم، ولی بسیار ناراحت بودم که مرغ نجس به استاد می دهم. ولی اکنون خوشحالم که استاد از آن نخورد!<sup>11</sup>

### چرا این زقوم رو به من دادی؟

آیه الله درچه ای دارای صفای باطن در سطح اعلی بود، نسبت به غذا مراقبت عجیبی می نمود، تا آنجا که آقای جلال الدین همایی نقل می کند: اگر او احياناً لقمه شبهه ناک خورده بود بی درنگ انگشت در گلو می کرد و همه را بیرون می آورد، خودم یک بار از نزدیک دیدم، یکی از بازرگانان ثروتمند آن جناب را همراه چند نفر از علما به خانه خود دعوت کرد، ایشان این دعوت را پذیرفت و به خانه او رفتند، میزبان سفره متنوع و پرزرق و برق انداخت، آن جناب طبق عادت همیشگی مقدار کمی از غذای آن سفره خوردند. پس از صرف غذا، میزبان قبله ای مشتمل بر مسأله ای که به فتوای آیت الله درچه ای حرام بود، برای امضاء به محضر آن بزرگوار آورد، آیت الله درچه ای دریافت که این میهمانی مقدمه آن امضای سند بوده است و شبهه رشوه داشته است. رنگش تغییر کرد، و به تنش لرزه افتاد

و به میزبان فرمود: «من به تو چه بدی کردم که این زقوم را به حلق من وارد کردی، چرا این سند را قبل از نهار نیاوردی، تا دست به این غذای آلوده نزنم؟» آنگاه آشفته حال برخاست، و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه، مقابل حجره اش نشست، و با انگشت به حلق فرو کرد، و همه را استفراغ نمود، سپس نفس راحتی کشید!<sup>۱۲</sup>

اقایی می گفت میخواستم خانه بسازم هر موقع پیش رئیس بانک می رفتم می گفت وامت نیامده! عاقبت بر اش چند کیلو پسته بردم! فرداش بانک رفتم گفت وامت امد!

مامور اگاهی از دزد پرسید چرا دزدی می کنی؟ دزد گفت ان موقعی که روزی حلال را تقسیم می کردند ما خواب بودیم! دیگه مجبوریم دزدی کنیم!

## غذای نجس

«مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی به خانه یکی از محترمین جهت صرف غذا دعوت شد . سر سفره میزبان متوجه شد که مرحوم آخوند از خورش موجود در سفره نمی خورد . از آنجا که مرد پارسایی بود متوجه می شود که احتمالاً اشکالی شرعی در تهیه این خورش است . ابتدا از خانواده خود سؤال می کند و می بیند که اشکال از این ناحیه نیست . سپس سراغ قصاب می رود، قصاب می گوید که این گوشت را از شخصی خریده است و خود ذبح نموده است . به ناچار سراغ فروشنده گوشت به قصاب می رود و مسئله را از او می پرسد . او ابتدا وجود هر گونه شبه های را انکار می کند

اما وقتی با اصرار مواجه می شود می گوید ما گوسفند چاقی داشتیم که آن را در صحرا به جایی بسته بودیم . بعد از چند ساعت که سراغ او رفتیم دیدیم که حیوان از بس جست و

خیز کرده طناب به گلویش پبچیده شده و او را خفه کرده است . چون متحمل ضرر زیادی می شدیم تصمیم گرفتیم که سر او را بریده و به قصاب بفروشیم .

میزبان وقتی ماجرا را می شنود خدمت مرحوم آخوند رسیده و از ایشان می پرسد: آقا شما چگونه شد که از خورش نخوردید؟

مرحوم آخوند می فرماید: من دیدم که در ظرف خورشت نجاست وجود دارد،<sup>۱۳</sup>

### دیگر نور ندارم

درباره مرحوم کربلایی کاظم فراهانی که خداوند به او عنایت فرموده و بدون اینکه سواد داشته باشد، تمام سی جزء قرآن را یکباره حفظ شده بود، نقل می کنند که: طلاب مدرسه فیضیه قم او را دعوت می کردند و از او سؤالاتی در مورد قرآن می کردند و او همه سؤالات را جواب می داد. بعضاً او را به صرف ناهار دعوت می کردند و او می پذیرفت ولی می دیدند گاهی بعد از خوردن غذا از آن محل خارج می شود و با داخل کردن انگشت در حلق خود سعی می کند غذاها را از شکم خارج کند.

از او می پرسیدند چرا این کار را می کنی؟! می گفت: «غذایی که خوردم حلال نبوده، نور قلبم کم شده، دیگر نمی بینم»

### امام صادق (ع) و مصادف

در زمان حضرت صادق(ع)، شهر مدینه ارتباطات تجاری خوبی با دیگر مناطق داشت. به همین دلیل، گرچه این شهر یک شهر کشاورزی نیز محسوب می شد و بخش زیادی از

---

<sup>13</sup>همچو سلمان، ص 96.

هزینه‌های مردم این شهر از راه تولید و فروش محصولات کشاورزی می‌گذشت؛ اما تجارت با دیگر شهرها و مناطق اسلامی آن روزگار، قسمت مهم دیگری از فعالیت اقتصادی مردم مدینه بود. حضرت صادق(ع) در همین شهر زندگی می‌کرد. بیشتر اوقات زندگی ایشان به تدریس و تربیت شاگردان که متجاوز از چهار هزار نفر بودند، می‌گذشت و شخص ایشان کمتر فرصت فعالیت اقتصادی داشت. در برهه‌ای از زندگی امام صادق(ع)، بیشتر به علت کمک‌های مالی ایشان به شاگردان و دیگر مردم نیازمند، هزینه‌های ایشان گسترده شده بود و درآمدهای سابق به اندازه کافی نمی‌توانست مخارج زندگی امام را تأمین کند. به همین دلیل، امام تصمیم گرفت تا فعالیت اقتصادی جدیدی را شروع کند تا بتواند جوابگوی هزینه‌های زندگی باشد. امام سرمایه‌ای به اندازه هزار دینار تهیه کرد و آن را به غلام خویش به نام مصادف سپرد تا با خرید یک کالای تجاری و بردن آن به مصر و فروختن آن، بتواند سودی حلال به دست آورد و کمک خرجی برای زندگی امام باشد. مصادف ابتدا از بازرگانان تحقیق کرد تا ببیند معمولاً چه مال التجاره‌هایی به مصر برده می‌شود. سپس با آن هزار دینار، مقداری از همان کالا تهیه کرد و با راه انداختن کاروانی رهسپار مصر شد.

### کاروان تجاری امام و کمبود کالا در مصر

کاروان تجاری امام، با جلوداری مصادف، قبل از رسیدن به مصر در منزلی توقف کرد تا پس از استراحت و تجدید قوا، مجدداً راه مصر را در پیش گیرد. در این کاروانسرا، یک کاروان تجاری دیگر هم اتراق کرده بود که برخلاف کاروان امام، در راه بازگشت از مصر بود. از قضا، جلودار این کاروان از دوستان و آشنایان مصادف بود.

مصادف به سوی رفیق خود رفت تا ضمن احوالپرسی و تازه کردن دیدار، از اوضاع و احوال اقتصادی مصر و شرایطی که بر بازار آن حکمفرما بود نیز مطلع شود. هدف مصادف از این کار این بود تا با به دست آوردن اطلاعات اقتصادی مصر، بتواند با مال التجاره اش تجارت

پر سودی را انجام دهد و نگذارد که کالایش را پایین تر از قیمت واقعی اش در مصر از او بخرند. در ضمن گفت و گوی مصادف با کاروان تجاری تازه از مصر برگشته، معلوم شد که در مصر، کالای کاروان مصادف به شدت نایاب شده و به دلیل همین نایابی و نیاز مردم و بازار مصر به آن، قیمت گزافی پیدا کرده است. مصادف این موضوع را به همسفران و هم کاروانی های خود اطلاع داد تا با مشورت آنان بتواند بهترین تصمیم ممکن را بگیرد. مصادف بسیار دوست داشت که اکنون که امام به او اعتماد کرده و کاروان تجاری خود را به او سپرده است، بتواند پاسخگوی اعتماد امام بوده و نزد ایشان سرفراز و رو سفید باشد. مصادف فکر می کرد که چون این کاروان یک کاروان تجاری است و امام نیز او را به قصد تجارت، مأمور کرده است؛ پس قاعدتاً امام به دنبال سود بیشتر است و اگر در هنگام بازگشت به مدینه بتواند سرمایه بیشتری به امام بدهد، امام نیز از او راضی تر خواهد بود. به همین دلیل نیز مصادف و همراهانش تصمیم گرفتند که از این فرصت استفاده کرده و از نایابی مال التجاره شان در مصر حداکثر بهره را ببرند. بنابراین با یکدیگر قرار گذاشتند که کالایشان را به دو برابر قیمت و با صد در صد سود بفروشند. پس از رسیدن به مصر و مشاهده بازار مصر از نزدیک، مصادف فهمید که تمام اطلاعاتی که به او رسیده درست بوده است و قیمت کالایی که در اختیار دارند، در بازار مصر بسیار بالاست. مطابق با پیش بینی، مصادف توانست کالایش را دو برابر قیمتی که خریده بود بفروشد و صد در صد سود خالص به دست آورد.

### ناراحتی امام از اقدام مصادف

مصادف پس از این معامله پر سود به مدینه بازگشت و به خدمت امام رفت. با این گمان که امام با دیدن این سود سرشار، خوشحال خواهد شد و از مصادف ابراز رضایت خواهد کرد. با همین فکر و نیت، مصادف دو کیسه پر از دینار پیش امام گذاشت. امام پرسید «اینها

چیست؟» مصادف گفت: «دو کیسه هزار دیناری است. هزار دینار آن، سرمایه ای است که به من داده بودید و هزار دینار دیگرش سودی است که برایتان کسب کرده‌ام». امام پرسید: «هزار دینار سود؟! یعنی دو برابر سرمایه اصلی؟! چگونه چنین سود کلانی را به دست آوردید؟!» مصادف پاسخ داد: «قبل از رسیدن به مصر، متوجه شدیم که مال التجاره‌مان در آنجا نایاب شده و به علت نیاز شدید مردم مصر به آن، قیمت زیادی پیدا کرده است. بنابراین تصمیم گرفتیم که کالایمان را با دو برابر قیمت بفروشیم تا بتوانیم حداکثر سود را برای شما بیاوریم». اما واکنش امام به این معامله با پیش بینی مصادف یکی نبود. برخلاف تصوّر مصادف، امام نه تنها خوشحال نشد بلکه بسیار هم ناراحت شد و فرمود: «سبحان ا...! واقعاً شما چنین کاری کردید؟! سوگند خوردید که در میان مسلمین، بازار سیاه درست کنید؟! و از احتیاج آنان، وسیله ای برای ارضای خواسته های خود بسازید؟! تصمیم گرفتید که از نیاز مسلمین به نفع خودتان سوءاستفاده کنید؟! نه! به خدا قسم که من چنین تجارتی را نمی‌خواهم. از این دو هزار دینار، فقط هزار دینارش را بر می‌دارم که اصل سرمایه من است و به آن هزار دینار دیگر کاری ندارم». سپس امام فرمود: «بدان ای مصادف! کسب روزی حلال از شمشیر زدن در میدان جنگ سخت‌تر است و اجر

» آن نیز بیشتر

اختلاس ها از بی تقوایی مالی است...

ایه الله مکارم شیرازی:

بی تقوایی ها سبب اختلاس، دزدی ها، سوء استفاده ها و قاچاق ها می شود؛ اگر تقوا باشد

که این طور نمی شود؛

نمونه ای از اختلاس ها:

محکومیت غلامحسین کرباسچی و افراشته پور به تخلفات مالی

اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی

اختلاس شهرام جزایری

اختلاس رییس بانک مرکزی با سه هزار میلیارد تومن

اختلاس مرجان شیخ الاسلامی آل آقا به میزان ۷/۴ میلیون دلار در یکی از پرونده هایش

اختلاس هزار میلیاردی در سازمان بازنشستگی و شستا

(اختلاس در صدا و سیما (به مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان، در قرارداد با سازمان تأمین اجتماعی

رانت خواری ۶۵۰ میلیون یورویی شرکت سپید استوار آسیا از بانک مرکزی ایران

برداشت ۱۶ میلیارد تومان از حساب دولت توسط احمدی نژاد و واریز آن به حساب  
مشترک احمدی نژاد و بقایی

اختلاس در شرکت چای با سه میلیارد دلار

اختلاس ۸ هزار میلیارد تومانی از صندوق ذخیره فرهنگیان

**مسعود کشمیری ملعون قاتل شهید رجایی و باهنر دوتا خودکار داشت..**

مسعود کشمیری بسیار در قبل و بعد از انقلاب تظاهر به دینداری می کرد نام او غالباً همراه

است با بیان تزویرهایش که دو خودکار در جیب داشته یکی برای بیت المال و یکی

...شخصی و

**دونفر قرار بود محضر امام زمان مشرف شوند...**

دونفر قرار محضر امام زمان علیه السلام مشرف شوند. در مسیری که می رفتند از کنار  
مزرعه گندم رد میشدند یکی دست کرد و خوشه ای چید و گندم را زیر دندانش امتحان  
کرد و انداخت. وقتی به خیمه حضرت رسیدند صدای حضرت بلند شد که ان فردی که  
گندم را چید برگردد.

**خانم میکه شوهرم راننده تانکر سوخت است...**

خانمی می گفت چون شوهرم چند لیتر سوخت باقیمانده در لوله های تانکر سوخت که بعد خالی کردن تانکر باقی می ماند رو تکلیفش مشخص نمی کنه من از ماشین لباسشویی و تلویزیونی که خریده استفاده نمی کنم!

**گفت درنو نوجوانی حلقه ای طلا پیدا کردم....**

اقایی می گفت در نوجوانی حلقه ازدواجی پیدا کردم. ان را فروختم و پولش رو خوردم. حالا تکلیفم چیه؟

**گفت از شریک زیاد کلاهبرداری کردم..**

شخصی می گفت بارها از شریکم کلاهبرداری کردم حالا چکار کنم؟

**گفت کارگر بردم خانه مادر...**

شخصی می گفت برای خانه مادرم کارگری بردم. بعد سرزدم دیدم کارگر دراز کشیده و کار نمی کند! گفتم من شمارا اوردم کار کنی! گفت حالا کمی استراحت کنم بعد کار می کنم!  
**سه دسته دزدند.....**

امام صادق علیه السلام فرمود سه دسته دزدند کسی که مهریه زنش رو نمیده دزده! کسی که زکات نمیده دزده! کسی که قرضش رو نمیده دزده!

**پول کارگر نمیده..**

صاحب کاری که پول کارگر هارو نمیده تقوای مالی ندارد.

پول سوفور نمیده..

پیمان کاری که پول کارکر های شهرداری رو نمیده تقوای مالی ندارد.

نفقه خانم نمیده...

شوهری که خرج خانمش را نمیده تقوای مالی ندارد

با کسی رفت و امد کنید که باتقوا باشد تا ضرر نکنید. باکسی شراکت کنید که باتقوا باشد.

با کسی ازدواج کنید که باتقوا باشد. با کسی مشورت بگیرید که باتقوا باشد. با کسی معامله

بکنید که باتقوا باشد . با کسی همسایه شوید که باتقوا باشد.پیش کسی درس بخوانید که

....باتقوا باشد. باکسی ورزش کنید که باتقوا باشد.باکسی تفریح بیرون روید که باتقوا باشد

تقيه و نقيه از القاب فاطمه زهرا سلام الله عليهاست..تقواى معصومين عليهم السلام يعنى  
فكر گناه هم نمى كردند. چون گناه را مانند سم و زهر مى دانند.مانند ما كه فكر خوردن  
سم و زهر نمى كنيم.....

**متن خطبه متقين (معروف به خطبه همام)**

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدای بخشنده مهربان

رُويَ أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ، كَانَ رَجُلًا عَابِداً،

روایت شده: یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام که او را همّام می گفتند و مردی عابد بود

فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَنَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

به حضرت عرضه داشت: اهل تقوا را چنانکه گویی آنان را می بینم برای من وصف کن. امام در پاسخ

عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ: اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا

او درنگ کرد، سپس فرمود: ای همّام، تقوای الهی پیشه کن و کار نیک انجام ده، زیرا  
خداوند با اهل تقوا

وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ. فَحَمِدَ اللَّهَ

و اهل کار نیک است. همّام به این مقدار سخن قناعت نکرد و حضرت را قسم داد. حضرت  
خدا را سپاس

:وَ أَتَنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ

:و ثنا گفت و بر پیامبر - که درود خدا بر او و آلش باد - درود فرستاد و سپس فرمود

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا

اما بعد، خداوند پاک و برتر مخلوقات را آفرید در حالی که از اطاعتشان

عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ،

بی نیاز، و از گناهشان ایمن بود، زیرا عصیان عاصیان به او زیان نمی رساند،

و لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنْ

و طاعت مطیعان او را سود نمی دهد. پس روزی آنان را در میانشان تقسیم کرد، و هر کس  
را در دنیا

الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمْ

در جایی که سزاوار بود قرار داد. پرهیزکاران در این دنیا اهل فضائلند، گفتارشان

الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ. غَضُّوا

صواب، پوشاکشان اقتصادی، و رفتارشان افتادگی است. از آنچه

أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ

خدا بر آنان حرام کرده چشم پوشیده، و گوشهای خود را وقف دانش بامنفعت

لَهُمْ. نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَلَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ، وَ لَوْلَا

نموده اند. آنان را در بلا و سختی و آسایش و راحت حالتی یکسان است، و اگر

الْأَجَلَ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ

خداوند برای اقامتشان در دنیا زمان معینی را مقرر نکرده بود از شوق به ثواب و بیم از عذاب

طَرَفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ

به اندازه چشم به هم زدنی روحشان در بدنشان قرار نمی گرفت

عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ، فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. فَهُمْ

خداوند در باطنشان بزرگ، و غیر او در دیدگانشان کوچک است. آنان

وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا

با بهشت چنانند که گویی آن را دیده و در فضايش غرق نعمتند، و با عذاب جهنم چنانند

که گویی

فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ،

آن را مشاهده نموده و در آن معذبند. دل‌هایشان محزون، همگان از آزارشان در امان،

وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا

بدن‌هایشان لاغر، نیازهایشان سبک، و نفوسشان با عفت است. روزی چند را در راه حق صبر کردند

أَيَّاماً قَصِيرَةً أَغْفَبْتُهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةً مَّرْبِحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ

که برای آنان راحتی جاوید به دنبال آورد، این است تجارتی سودآور که خداوند برای آنان مهیا نمود.

أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَ أَسْرَتَهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا

دنیا آنان را خواست و آنان آن را نخواستند، به اسارتشان کشید و آنان با پرداخت جانشان خود را آزاد کردند.

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهُ تَرْتِيلاً،

به هنگام شب برای عبادت برپایند، در حالی که اجزای قرآن را شمرده و سنجیده تلاوت کنند،

يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ، وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا

خود را به آیات قرآن اندوهگین ساخته، و داروی دردشان را از آن برگیرند. و چون به آیه ای

تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا

بشارت دهنده بگذرند به مورد بشارت طمع کنند، و روحشان از روی شوق به آن خیره گردد، و گمان

أَنَّهُ نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا

برند که مورد بشارت در برابر آنهاست. و چون به آیه ای بگذرند که در آن بیم داده شده

مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ

. گوش دل به آن دهند، و گمان برند شیون و فریاد عذاب بیخ گوش آنان است

فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُقْتَرِشُونَ لِحَبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ

قامت به رکوع خم کرده اند، به وقت سجده پیشانی و دست و زانو و انگشتان پا

وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فِكَاكِ رِقَابِهِمْ. وَ أَمَّا

بر زمین می گذارند، و از خداوند آزادی خود را از عذاب می طلبند، اما به هنگام

النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِيَّ الْقِدَاحِ ،

روز، بردباران و دانشمندان و نیکوکاران و پرهیزکارانند. بیم از حق جسمشان را چون تیر

تراشیده لاغر کرده،

يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ،

مردم آنان را می بینند به تصور اینکه بیمارند، ولی بیمار نیستند،

وَيَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا، وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ.

. و می گویند دیوانه اند، در حالی که امری عظیم آنان را بدین حال درآورده

لَا يَرُضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْتَرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ

به طاعت اندک خشنود نمی شوند، و طاعت زیاد را زیاد ندانند. بنابراین

پیشنهاد گروه فرهنگی امیدواران

اثبات ولایت و امامت امیرالمومنین علی علیه السلام – بخش پانزدهم

لِأَنفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ. وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ. إِذَا رُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ

خود را به کوتاهی در بندگی متهم کنند، و از عبادت خود در وحشتند. هرگاه یکی از آنان

را تمجید کنند

مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي

از آن تمجید بیم نموده و گوید: من از دیگران به خود آگاه ترم، و پروردگارم از خودم به  
من

بِنَفْسِي ; اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا

داناتر است؛ خداوندا، مرا به آنچه درباره ام گویند مگیر، و از آنچه می پندارند

يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ

بهتر گردان، و زشتی هایی را که از من خبر ندارند بر من ببخش

فَمِنْ عِلْمِهِ أَحَدِهِمْ أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةَ فِي دِينِ، وَ حَزْمًا فِي لِينِ،

از نشانه های دیگرشان آن است که هر کدام را دارای نیرومندی در دین، دوران‌دیشی با نرمی،

وَ اِيْمَانًا فِي يَقِيْنٍ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَ قَصْدًا فِي

ایمان همراه با یقین، حرص در دانش، علم با بردباری، میانه روی در

غِنَى، وَ خُشُوْعًا فِي عِبَادَةِ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقِهِ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةِ،

توانگری، فروتنی در عبادت، آراستگی در تهیدستی، بردباری در سختی،

وَ طَلَبًا فِي حَلَالٍ، وَ نَشَاطًا فِي هُدًى، وَ تَحَرُّجًا عَنِ طَمَعٍ . يَعْمَلُ

جویایی حلال، نشاط در هدایت، و دوری از طمع بینی. در عین به جا آوردن

الأعمال الصالحة وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمَسِي وَهَمُّ الشُّكْرِ، وَيُصْبِحُ

اعمال شایسته ترسان است. شب می کند در اندیشه شکر، و روز می کند

وَ هَمُّ الذِّكْرِ. يَبِيْتُ حَذِرًا، وَيُصْبِحُ فَرِحًا: حَذِرًا لِمَا حُذِرَ مِنْ

در اندیشه ذکر. شب را به سر می برد با خوف، و روز می نماید دلشاد: خوف از غفلتی که

او را از آن

الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ. إِنْ اسْتَصْعَبَتْ

برحذر داشته اند، و دلشاد از فضل و رحمت حق که به دست آورده. اگر نفس او را در

آنچه

عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلِهَا فِيمَا تُحِبُّ

بر او سنگین است از او پیروی نکند او نیز آنچه را که نفس به آن رغبت دارد به او نمی دهد.

قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى

روشنی چشمش در آن چیزی است که جاوید است، و بی رغبتی اش در آن است که فانی شدنی است.

يَمَزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلَهُ، قَلِيلاً زَلَّهَهُ،

بردباری را با دانش، و گفتار را با عمل آمیخته می کند. آرزویش کم و کوتاه، لغزشش اندک،

خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُوراً أَكَلَهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِيْزاً دِيْنُهُ،

دلش فروتن، نفسش قانع، خوراکش اندک، زندگیش آسان، دینش محفوظ،

مَيْبَتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْطُوماً غَيْظُهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ

.شهوتش مرده، و خشمش فروخورده است. خیرش را متوقع، و از شرش در امانند

إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ

اگر در میان غافلان باشد از ذاکران حساب آرند، و اگر در میان ذاکران باشد

لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ،

در شمار غافلانش نیارند. از آن که بر او ستم کرده بگذرد، به آن که او را محروم نموده

عطا کند،

وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ. بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْتِنَا قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ،

و با کسی که با او قطع رحم نموده صله رحم نماید. زبان دشنام ندارد، گفتارش نرم است، زشتیش پنهان،

حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ، فِي الزَّلَازِلِ وَقُورُهُ،

و خوبیش آشکار است، نیکی اش روی آورده، و شرش روی گردانده، در حوادث آرام،

وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورُهُ، وَ فِي الرَّخَاءِ شُكُورُهُ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ،

در ناخوشیها شکیبا، و در خوشیها شاکر است. بر دشمن ستم نمی کند،

وَ لَا يَأْتِمُّ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ. لَا يُضِيعُ

و به خاطر محبوبش مرتکب گناه نمی شود. پیش از حاضر کردن شاهد، خود اقرار به حق می نماید. امانت

مَا اسْتُحْفِظَ، وَ لَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَ لَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ،

را تباه نمی کند، و آنچه را به یادش آرند به فراموشی نمی سپارد، احدی را با لقب زشت صدا نمی کند،

وَ لَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَ لَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَ لَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ،

به همسایه زیان نمی زند، به بلاهایی که به سر مردم می آید شادی نمی نماید، در باطل وارد نمی شود،

وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ، وَ إِنْ ضَحِكَ

و از حق خارج نمی گردد. اگر سکوت کند سکوتش غمگینش نکند، و اگر بخندد

لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ

قهقهه نزند، چون به او ستم روا دارند صبر پیشه سازد تا خدا انتقامش را

لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِاخِرَتِهِ،

بگیرد. از خود در رنج است، و مردم از او در راحتند. در امر آخرت خود را به زحمت

اندازد،

وَ أَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعِدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ،

و مردم را از جانب خود قرین آسایش کند. دوریش از آن که دوری می کند محض زهد و

پاک ماندن،

و دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ،

و نزدیکی اش به آن که نزدیک می شود به خاطر نرمی و رحمت است، دوریش از راه تکبر و خودخواهی،

و لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ

و نزدیکی اش از باب مکر و فریب نیست

[قال: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

راوی گفت: چون سخن به اینجا رسید همّام فریادی برکشید و جان داد. حضرت فرمود

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. [ ثُمَّ قَالَ: ] هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ

به خدا قسم از چنین پیشامدی بر او می ترسیدم. سپس ادامه داد: اندرزهای رسا

[الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا! ] فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِالْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

با اهلش این گونه معامله می کند! یکی از حاضران فضول به حضرت گفت: خودت چه حالی

داری؟ فرمود:

وَيَحَكُّ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْذُوهُ، وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ

وای بر تو، هر اجلی را وقت معینی است که از آن نمی گذرد، و علتی است که از آن تجاوز

نمی کند.

فَمَهْلًا، لَا تَعْدُ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ

بازایست و دیگر اینچنین مگوی که این سخنی بود که شیطان بر زبانت جاری ساخت....

نکته مهم این است که همه این صفات در خود امیرامومنین(ع) و در حضرت زهرا سلام الله علیها و در سایر معصومین وجود داشته است.